

بررسی مکاتب امنیتی موجود در ادبیات حوزه مطالعات امنیتی

نوالله قیصری^۱

تاریخ دریافت: ۹۵/۱/۲۱

تاریخ پذیرش نهایی: ۹۵/۳/۱۲

فصلنامه مطالعات راهبردی ناجا / سال اول / شماره یک - بهار ۱۳۹۵ * ۱۲۳-۸۵

چکیده

پژوهش حاضر تلاشی مقدماتی در جهت احصاء و صورت‌برداری از دستاوردهای نظری حوزه مطالعات امنیتی در جهت زمینه سازی و تمهید تبیین مکتب امنیتی و انتظامی نظام جمهوری اسلامی است. در این پژوهش ضمن بررسی پیشینه نظری و عملی موجود در پژوهش‌های صورت گرفته، تعاریف و دیدگاه‌های موجود در موضوع نظم و امنیت، و دیگر مفاهیم اصلی همچون مکتب و مکتب امنیتی در چارچوب بررسی مکاتب امنیتی موجود در ادبیات حوزه مطالعات امنیتی اختصاص دارد. آشنایی با سبک‌های نظریه پردازی و مفهوم سازی در عمل و دستاوردهای مفهوم سازی و صورت‌بندی‌های نظری در کنار آگاهی از رهیافت‌ها و محتوا و مفاهیم مکاتب موجود در مطالعات امنیتی از اهداف اصلی این پژوهش بوده است. دستاوردهای این تحقیق گویای آن است که مکتب با دیگر سازه‌های نظری تمایزی اساسی دارد و به اجرا در آمدن صورت ذهنی نظم و امنیت مطلوب نیازمند الزامات و لوازم و ابزارها و کارگزارانی است. که همه باید در صورت‌بندی نظری از تعریف تا مقوله سازی‌ها و ابعاد و سطوح نظم و امنیت در نظر گرفته شود. ویژگی دیگر مکتب به نسبت دیگر سازه‌های نظری همانند نظریه، گفتمان و پارادایم این است که مکتب هم در حوزه نظر و هم در حوزه عمل انسجام و تصلب خاصی دارد. پیوستگی سطوح نظری (ایده) و سطوح عینی و عملی (ساختار، سازمان، اجرا و عمل) بسیار زیاد است.

کلید واژه‌ها: مکتب امنیتی، امنیت، نظریه، مطالعات امنیتی، انتظام ملی

مقدمه

در حوزه مطالعات امنیتی در بعد جهانی چندین مکتب رقیب با رهیافت‌ها و روش‌ها و هستی‌شناسی و معرفت‌شناسی‌های خاص خود وجود دارد. اما آنچه در مورد مطالعات امنیت در ایران قابل ذکر است این است که با پایان جنگ تحمیلی و آغاز شدن دوران بازسازی، در مطالعات سیاسی و اجتماعی تحولی آغاز شد که توجه به ابعاد مفهومی و نظری دفاع و امنیت و نظم و انتظام اجتماعی، از مختصات آن است. با این حال و به طور خاص از دهه ۷۰ شمسی همزمان با توسیع و تحول موضوعات و مباحث در مطالعات امنیت اروپایی و آمریکایی این تغییر در مطالعات امنیت در ایران نیز نمود یافت و بر مباحث و موضوعات و مسائل مرتبط با امنیت اثر گذاشت. نویسندگان حوزه امنیت در ایران، ضمن آشنایی با مفاهیم این حوزه از طریق ترجمه و یا تالیفات ماخوذ از منابع خارجی، تلاش نمودند تا عرصه‌ای برای این مطالعات بگشایند. با توجه به شرایط خاص ایران و البته متأثر از خفیات نویسندگان و مترجمان و گفتمان‌های سیاسی موجود توجه به رهیافت‌ها، ابعاد و مفاهیم نرم این حوزه بیش از رهیافت‌ها و مفاهیم سخت و غلیظ آن معطوف شد. و بتدریج نگرش‌های پست مدرنیستی بر دیگر رهیافت‌ها غلبه کرد و موضوعات امنیتی عمدتاً متأثر از برداشت خوش‌بینانه به پدیده جهانی شدن تحلیل شد. در این دوره موضوعات مربوط به فرهنگ، موضوعات اجتماعی، هویت، امنیت اقتصادی، امنیت سایبری، مسائل قومی، مشارکت اجتماعی و سیاسی جهانی شدن و آثار آن بر مطالعات امنیتی و انتظامی در ایران غالب شد و پژوهشگران این حوزه در قالب کتاب، مقاله و همچنین ترجمه، به اقتباس از مطالعات امنیتی و انتظامی اروپایی و آمریکایی پرداختند و ادبیاتی به نسبت متراکم، در این حوزه پدید آمد. بتدریج موسسات و مراکزی برای پژوهش و آموزش در این موضوعات شکل گرفت. نشست‌ها و همایش‌های متعدد ذیل موضوعات امنیتی و دفاعی و انتظامی برگزار شد. نشریات علمی - پژوهشی ذیل این موضوعات انتشار یافت و تلاش برای بومی سازی نظریات و مکاتب امنیتی صورت گرفت. علاوه بر این برای وارد کردن مطالعات و پژوهش‌های این حوزه به عرصه راهبردی هم برنامه‌ریزی و اقدام شد. البته تلاش‌ها و برنامه‌ریزی‌ها بدور از آسیب هم نبود. برخی از نویسندگان بدون ادراک شرایط اجتماعی و تاثیر ایدئولوژی‌ها در خلق و معنا بخشی به مفاهیم امنیت و انتظام اجتماعی، بدون ادراک تبارشناسانه از نظریات و مفاهیم به بهره‌گیری از آن‌ها برای تبیین مسائل و موضوعات این حوزه اقدام

کردند. برخی حتی با اعتماد به این رهیافت‌ها، دستاوردهای نظری و راهبردی آن را به عرصه سیاستگذاری موضوعات امنیت و انتظام اجتماعی وارد کردند. قرینه‌سازی مفاهیم و مقولات با دقت نه چندان کافی به فضای معنایی و تحولات مفهومی آن گاه به خطاهای راهبردی در تبیین موضوعات این حوزه انجامید. بعضی از نویسندگان این حوزه با روی آوردن و پذیرش رهیافت‌های پسامدرن و گفتمانی، به نقد الگوهای نظری و روش‌های کلاسیک در تبیین، سیاستگذاری و اجرای اقدامات امنیتی و انتظامی اقدام کردند و خواستار برجسته‌شدن وجوه هویتی امنیت در برنامه‌ریزی‌ها و سیاستگذاری‌ها شدند. در مقابل برخی دیگر همچنان بر اهمیت مطالعات قدرت‌محور در امنیت و انتظام اجتماعی تاکید نمودند. همانگونه که مذکور شد، راهبردی ساختن مطالعات از جمله تلاش‌های قابل ذکر دیگر در این عرصه است. اما مطالعات راهبردی این حوزه نیز از جهت بنیان‌های نظری متکی به ادبیات ترجمه و بویژه تولیدات نظری رشته‌های مدیریت راهبردی بوده و هنوز هم عمق و پایداری لازم را نیافته است.

مطالعات مربوط به امنیت و انتظام اجتماعی در ادبیات سیاسی و اجتماعی و حتی دانش فلسفی در ایران متقارن نیست. قسمت عمده حجم مطالب انتشار یافته در این حوزه مرتبط با امنیت است و موضوع نظم و مشتقات آن همانند نظم اجتماعی و سیاسی و اقتصادی و فرهنگی و ... کمتر مورد بررسی واقع شده است. با این همه تلاش‌ها در ابعاد مفهومی و نظری نیز صورت می‌گیرد و نشانه‌های امیدوار کننده‌ای از تحول و ارتقای کیفی مطالعات امنیتی و انتظامی در حال پدیدار شدن است. تحولی که نتایجی قابل توجه به همراه خواهد داشت. حاصل این که وضعیت مطالعات امنیتی و دفاعی و نظم و انتظام اجتماعی با وجود آشفتگی‌ها و بی‌سامانی‌هایی که از نظر روش و الگوهای نظری و حتی پژوهش‌های موردی دارد، به حدی از توانمندی رسیده است که بتوان با اتکای به آن برای پژوهش‌های بنیادی در جهت تبیین و ارائه نظریات بومی و صورتبندی تجربیات عملی در این حوزه در قالب «مکتب امنیتی و انتظامی نظام جمهوری اسلامی» اقدام کرد. این پژوهش تلاشی در جهت احصاء و صورتبرداری از دستاوردهای نظری این حوزه در جهت زمینه‌سازی و تمهید تبیین مکتب امنیتی و انتظامی نظام جمهوری اسلامی با اتکای به این دستاوردها است. در این پژوهش ضمن بررسی پیشینه نظری و عملی موجود در پژوهش‌های صورت گرفته، تعاریف و دیدگاه‌های موجود در موضوع نظم و امنیت، و دیگر مفاهیم اصلی همچون مکتب

و مکتب امنیتی در چارچوب بررسی مکاتب امنیتی موجود در ادبیات حوزه مطالعات امنیتی اختصاص دارد. آشنایی با سبک‌های نظریه پردازی و مفهوم سازی در عمل و دستاوردهای مفهوم سازی و صورت‌بندی‌های نظری در کنار آگاهی از رهیافت‌ها و محتوا و مفاهیم مکاتب موجود در مطالعات امنیتی از اهداف اصلی این پژوهش بوده است.

دستاوردهای مفهومی در مطالعات متعارف امنیتی

برای کاوش ظرفیت‌های مفهومی و نظری موجود ابتدا از وضعیت مطالعات امنیتی خارجی که عمدتاً مکاتب امنیتی اروپایی و آمریکایی هستند، آغاز می‌کنیم. در مطالعات امنیتی اروپایی و آمریکایی، مکاتب امنیتی، با ابتدای بر بنیان‌های نظری هستی، معرفت و انسان شناسی‌های مختلف، به عنوان مجموعه‌ای از نظریات و رهیافت‌های تبیین کننده مفهوم امنیت نمودار شده‌اند. این مکاتب روایت‌های مختلفی از امنیت، ویژگی‌ها و مختصات آن به دست می‌دهند. در جهان تاملات نظری اروپایی امنیت، با وجود زمینه‌های مشترک در ابعاد فرهنگی، تعاریف و مبانی متفاوت در انسان‌شناسی و هستی‌شناسی، زمینه‌پایگی جغرافیایی و ایدئولوژیک، تفاوت ماهوی در درک معنای امنیت ایجاد کرده است. تنوع موجود مطالعات این حوزه حکایت از این تفاوت‌ها دارد. در این فصل ضمن معرفی دستاوردهای مفهومی و نظری این دسته از مکاتب امنیتی، نقدهایی را که هواداران هر مکتب متوجه یافته‌های نظری مکاتب رقیب کرده‌اند، نیز بررسی می‌شوند. اما ابتدا از تعریف امنیت با اتکای به مطالعات موجود در ادبیات این حوزه ماخوذ از منابع خارجی آغاز می‌کنیم.

امنیت و مختصات آن

امنیت چیست؟ امنیت چگونه پدیدار می‌شود؟ آیا تحقق امنیت مطلق امکان پذیر است؟ وضع مطلوب و ممکن امنیت چگونه وضعیتی است؟ چگونه می‌توان امنیت را پایدار ساخت؟ امنیت چگونه ناپایدار می‌شود؟ تهدیدات و معضلات امنیتی چگونه تهدیدات و معضلاتی هستند و چگونه پدیدار می‌شوند؟ امنیت چه مراجعی دارد؟ این‌ها و پرسش‌های فراوان دیگری از این دست، عرصه‌های چالش و نزاعی نظری است که علاقه‌مندان به مطالعات امنیتی اروپایی و آمریکایی، مدت هفتاد سال است که در تلاش‌اند تا پاسخی قانع کننده برای هر یک بیابند.

این تقریبا باوری شایع میان علاقه‌مندان و نظریه‌پردازان مطالعات امنیتی اروپایی و آمریکایی است که با وجود تلاش‌های فراوان صورت گرفته نظری، موضوع امنیت همچنان یک موضوع چالشی و حساس در مباحث نظری و گفتمان‌های فضای عمومی است و ناامنی همچنان وضعیتی نگران‌کننده دارد. به باور آن‌ها، تغییرات زیست‌محیطی، فجایع طبیعی، حوادث و فجایع صنعتی، بیماریها و امراض مسری، تروریسم، منازعات نظامی، افزایش و متنوع شدن جرایم و سایر عوامل دست ساز انسانی، محیطی ناامن را که در آن نوع انسان با خطر نابودی مواجه شده پدید آورده است. اندیشیدن به این معضل اساسی به پیدایش مکاتب مختلفی که هر یک از مبانی و رویکردی متفاوت به مفهوم‌سازی و تبیین ابعاد و علل بود و نبود امنیت و ناامنی پرداخته‌اند، انجامیده است. حاصل، مجموعه‌ای از ایده‌ها، روش‌ها و مطالعات موردی است که به مطالعات امنیتی مشهور شده است. داوری در مورد اینکه کدام مکتب فارغ از نگرش موسسان و هواداران، بر دیگری برتری دارد، آسان نیست. پیچیدگی و چند لایه بودن و تنوع عوامل موثر در ایجاد، پایداری، زوال و نابودی امنیت، باعث شده که هیچ یک از مکاتب موجود به رغم توان ادعایی، نتواند همه زوایای موضوع را تحت پوشش گرفته و نویدبخش وضعیتی رضایت‌آمیز باشد.

می‌توان مدعی شد که این مکاتب با همه ظرفیت‌های نظری و پیروانی که در عمل دارند، در مجموع هنوز هم قادر به ارائه‌ی تبیینی جامع و مانع از مقوله امنیت نشده‌اند و هنوز هم وجوه ناشناخته‌ای از این موضوع وجود دارد که مورد توجه اندیشه‌گران و پژوهشگران این حوزه قرار نگرفته است. از این رو تغافل یا ناتوانی در تبیین تمامی وجوه این پدیده، همواره عرصه را برای ظهور نظریات و مکاتب جدید ایجاد کرده است. مکاتبی که در نقد نظریات و مکاتب موجود و تلاش‌های نظری و عملی برای بازنمایی وجوه مورد تغافل یا ناتوانی از بازنمایی در این مکاتب، برای خود هویت‌سازی کرده‌اند.

همان‌گونه که مذکور شد، هدف در این فصل، بررسی یافته‌های نظری و مفهومی و ارزیابی و نقدهای موجود مکاتب امنیتی برای رسیدن به دستاوردهای نظری و مفهومی است که، در حکم ابزارهای مفهومی و نظری، برای اقدام در تدوین مکتب امنیتی و انتظامی، قابلیت بهره‌برداری دارد. برای این مقصود ابتدا هر یک از این مکاتب به اختصار معرفی می‌شوند. در معرفی هر مکتب، آموزه‌ها و پیش‌فرض‌های اصلی، روش بررسی، مبانی، نظریات و دیدگاه‌هایی که نظریه از آن تاثیر پذیرفته از طریق بررسی اندیشه‌های نظریه پردازان

شاخص هر مکتب بررسی می‌شوند. دلیل چنین گزینشی این است که در شکل‌گیری مکاتب معمولاً همه نظریات و نظریه پردازان شکل دهنده به آن، سهم یکسان ندارند. طبیعتاً در بررسی هر مکتب، نظریات برجسته و مطرح آن بیش از سایرین مورد ارجاع قرار می‌گیرند. در نقد و ارزیابی مکاتب، روش بررسی این است که پس از معرفی کلیات و عناصر سازنده و صاحب‌نظران شاخص هر مکتب، ابتدا نقدهای موجود در رابطه با هر مکتب که نوعاً توسط مخالفان آن و هواداران یا موسسان مکاتب رقیب بیان شده، ارائه می‌گردد. این نقدها که نوعاً با باریک‌اندیشی و تامل و دقت در مبانی نظری، حوزه‌ها و ابعاد، روش‌شناسی و الزامات عملی و راهبردی کاربست هر مکتب بدست آمده، برای آگاهی از مباحث و چالش‌های نظری موجود پیرامون این مکاتب مفید است. علاوه بر این در پایان هر مبحث دستاوردهای مفهومی، نظری و روشی هر مکتب در راستای اهداف این پژوهش استخراج و احصا می‌شود.

مکاتب امنیتی

مکاتب امنیتی را می‌توان بر اساس ضابطه‌های مختلف تقسیم‌بندی کرد. یکی از این ضابطه‌ها مکان پیدایش و بالندگی این مکاتب است. از این حیث آمریکا را باید مبدا پیدایش نظریات مدرن امنیتی دانست. از این رو می‌توان از مکاتب آمریکایی و در مقابل آن از مکاتب اروپایی که بیشتر در نقد مکاتب آمریکایی هویت یافته‌اند نام برد. مکاتب آمریکایی بر محور ایدئولوژی‌های لیبرالی، نولیبرالی و محافظه‌کارانه و در ذیل عناوین رئالیسم و انواع آن، سازه‌گرایی و نظریه نظم جهانی سامان یافته‌اند. اگر بخواهیم مکاتب آمریکایی را بر روی برداری نشان دهیم می‌توان گفت که واقع‌گرایی شامل واقع‌گرایی تهاجمی (هجومی) Offensive realism و واقع‌گرایی دفاعی Defensive realism در مرکز و واقع‌گرایی پساکلاسیک Post-classical realism درحاشیه این مرکز قرار می‌گیرد. سازه‌گرایی Constructivism و نظریه نظم جهانی World system theory در میانه واقع می‌شود که با ایدئولوژی نومحافظه‌کاران و لیبرالیسم سنتی نزدیک است.

مکاتب امنیتی در اروپا شامل مکاتب؛ سنتی واقع‌گرایی، مکاتب انتقادی، مکتب کپنهاگ و مکتب پاریس است. در حاشیه این مکاتب، مکاتب پست مدرنیستی و فمینیستی قرار دارد. این مکاتب نوعاً متأثر از ایدئولوژی‌های محافظه‌کارانه انگلیسی، لیبرالیسم و پست مدرنیسم فرانسوی و ایدئولوژی مارکسیستی پدیدار شده‌اند. از نظر ماهیت تمامی این نظریات و

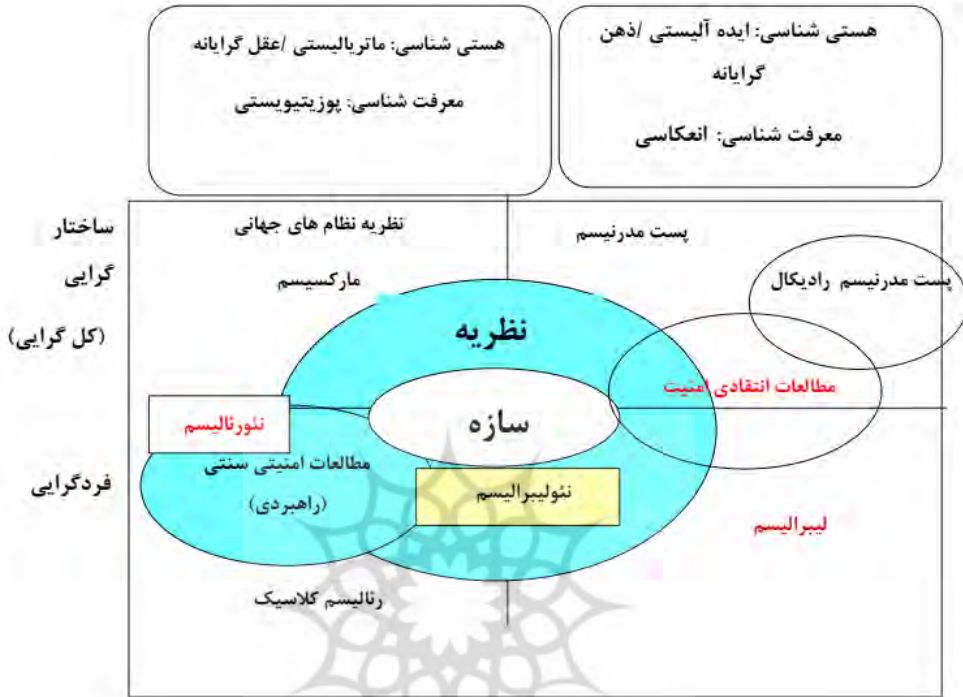
مکاتب مدرن‌اند و کاربرد کلاسیک در مورد برخی از آن‌ها همانند واقع‌گرایی کلاسیک، به معنی تفاوت در صورت‌بندی‌های نظری و روش‌های پژوهش است و نه در بنیان‌های نظری انسان‌شناختی و هستی‌شناختی آن.

نکته دیگر این است که مکاتب امنیتی اگر چه در موضوع امنیت دارای نوآوری‌های مفهومی هستند، اما در ابعاد معرفت‌شناسی و هستی‌شناسی و مدار مکاتب فلسفی و معرفت‌شناختی‌اند. از این حیث، مکاتب امنیتی از دو منشاء هستی‌شناختی ایده‌آلیستی ذهن‌گرایانه و ماتریالیستی عقل‌گرایانه و معرفت‌شناسی بازتابی و پوزیتیویستی متأثر هستند. مکتب انتقادی، و سایر مکاتب پست مدرن در هستی‌شناسی ایده‌آلیستی و ذهن‌گرایانه و در معرفت‌شناسی بازتابی هستند. مکاتب نظام جهانی و مکاتب سنتی امنیت در هستی‌شناسی ماتریالیستی عقل‌گرایانه و در معرفت‌شناسی پوزیتیویستی هستند. سایر مکاتب همانند مکتب کپنهاگ، مکتب پاریس و سازه‌گرایی متأثر از هردو اردوگاه یا منبع هستند. علاوه بر این از نقطه نظر سطح تحلیل، مکتب نظام جهانی تمایل به کل‌گرایی و مکتب سنتی واقع‌گرایی به فردگرایی تمایل دارد. توضیح اینکه تمایز میان مکاتب آمریکایی - انگلیسی و مکاتب اروپایی امنیت در معرفت‌شناسی به تمایزات اساسی‌تری که بنیان‌های فلسفی این مکاتب را می‌سازد، برمی‌گردد. راهبردهایی که مکاتب فلسفی آمریکایی - انگلیسی و مکاتب اروپای قاره‌ای برای حل مسائل محوری از جمله معضلات مربوط به تبیین دانش و حقیقت در پیش گرفته‌اند، راه به طرح پرسش‌های متفاوت و لذا تمایز در مفهوم سازی‌های متفاوت برده است. در این موضوع ظهور معرفت‌شناسی هگلی به مثابه نقطه‌ی عطف در تمایز رویکردهای این فلسفه‌ها شایسته توجه است. معرفت‌شناسی هگلی در خصوص تبیین دانش و حقیقت به زمینه تاریخی آن ارجاع می‌دهد. هگل متأثر از نقد کانتی خرد و بازشناسی کانت در مورد داده‌هایی که فاعل شناسایی به دانش می‌دهد (۱)، و در امتداد آن بر این است که از جمله محدودیت‌های بنیادی خرد، استقرار آن در زمینه‌ای تاریخی است. از این رو به اعتقاد هگل حتی مقولات تفسیر کانتی خرد را نیز می‌بایست در موقعیت تاریخی و زمانی آن و لذا محصور در زمان و مکان درک کرد. چنین نگرشی به عقل، دانش و حتی حقیقت خط سیر کاملاً متفاوتی از معرفت‌شناسی را در اروپای قاره‌ای ایجاد کرد. از الزامات ایده هگلی این بود که هر عقیده با اینکه می‌تواند حقیقی باشد، اما جزئی است و درک آن منوط به قرار گرفتن در چشم انداز تاریخی و فرهنگی آن است. علاوه بر این درک معنای یک رخداد یا عقیده به

صورت انفرادی و مجزای از کل امکان‌پذیر نیست. هر جزئی بیانگر کلی یا آنچه که روح زمانه خوانده می‌شود، نیز هست. بنابر این دو تحولی که با ایده هگلی از غیر تاریخی به تاریخی شدن یا بودن و از جزئی یا انفرادی (individual) به فرهنگ به مثابه کل ایجاد شد، به نقطه عطفی در معرفت‌شناسی فرانسه و آلمان تبدیل شد (Alcoff, 2010:287). این ایده‌ها در هریک از این دو کشور هوادارانی یافته و از آن زمان تاکنون معرفت‌شناسی مبتنی بر تاریخ و فرهنگ بنیان بسیاری از نظریات و از جمله نظریات امنیت قرار گرفته است.

از سویی دیگر در جدال معرفت‌شناختی میان رهیافت‌های مختلف به موضوعات شناخت، معرفت‌شناسی مارکسیستی تبیینی ماده‌گرایانه از چشم انداز تاریخی بدست می‌دهد که بر اساس آن روح هر عصر در دانشی که اساساً از اقدامات اقتصادی برآمده، بیان می‌شود. مقولات کانتی اگر در دستگاه هگلی ماهیتاً تاریخی شد، در نظم مارکسی، از طریق پیوند با منافع طبقاتی ماهیتی سیاسی به خود گرفت. ایدئولوژی به مفهومی که مارکس از آن یاد می‌کند، تحلیلی از چگونگی تاثیرگذاری روابط قدرت بر شکل‌گیری عقاید و ساخت هویت‌ها و تجربیات ذهنی بدست می‌دهد. اعتقادات مارکس بر مکتب فرانکفورت و برخی دیگر از مکاتب انتقادی تاثیر گذاشت. در ضلع سوم نزاع نظری، از نظر نیچه حقیقت، یک اقدام و عمل انسانی و همچون حرکتی در یک بازی است که قواعد آن اقتضایی است و نه ضروری. ارزیابی مدعیات حقیقت باید مبتنی بر اثرات راهبردی آن‌ها باشد نه در توانایی آن‌ها در بازنمایی یک واقعیتی که تصور می‌شود وجودی مستقل و خارج از نفوذ انسان دارد. از نظر او آنچه حقیقت خوانده می‌شود، عقایدی است که برای مدت‌های مدید داشته‌ایم منتهی تبارشناسی آن‌ها را از یاد برده‌ایم (pp288-289). متاثر از افکار نیچه و مارکس و آن‌ها متاثر از هگل و او از کانت در قرن بیستم چند رویکرد متفاوت به معرفت‌شناسی پدیدار شد و آثار عمیقی در حوزه‌های مطالعاتی و رویکردهای عملی به سیاست و جامعه بخصوص در حوزه مطالعات امنیتی بر جای گذاشت. پدیدارشناسی، نظریه انتقادی، هرمنیوتیک، فراساختارگرایی و فمینیسم، اهم این رویکردها هستند. این رویکردها در مطالعات امنیتی نیز آثار خود را بر جای گذاشته‌اند.

نمودار وضعیت مکاتب امنیتی



منبع: Paulaskas

برای معرفی مکاتب امنیت به صورت مجزا و مقایسه‌ای از الگوی معرفی شده در هندبوک مطالعات امنیت و افزودن برخی از پرسش‌ها به آن یعنی طحاره‌ای از پرسش‌هایی که پاسخ هر مکتب به آن می‌تواند راهنمایی برای دستیابی به دستاوردهای نظری و مفهوم‌شناختی آن مکتب در قیاس با مکاتب دیگر باشد. مهمترین پرسش‌ها به شرح ذیل است؛

- ۱- مهم تر و قبل از هر پرسشی اینکه اساسا امنیت چیست؟
- ۲- ابره یا مرجع امنیت چه چیزی یا چه کسی است؟ به عبارت دیگر امنیت چه کسی یا چه چیزی باید تامین شود؟ (افراد، گروهها، اجتماعات، فرهنگ، اقتصاد، دولت، جهان و ...)
- ۳- تهدیدات چه ماهیتی دارند؟
- ۴- نا امنی و امنیت از چه چیزی و چه کسی یا چه منبعی منشا می‌گیرند؟ (نظامی، فرهنگی، ایدئولوژیکی، فن آوری...)

- ۵- چه کسی یا چه چیزی سوژه یا تامین کننده، کارگزار و ارائه کننده امنیت است؟ (افراد، ارتش و قوای نظامی، اتحادها و ...)
 - ۶- تضمین و تامین امنیت با توسل به چه راهبردها و ابزارهایی امکانپذیر است؟
 - ۷- چگونه پدیده‌ها ماهیت امنیتی می‌یابند؟
 - ۸- مکتب دارای چه بنیان‌های نظری (هستی‌شناختی، معرفت شناختی، ارزش‌شناختی و روش شناختی) است؟
 - ۹- آموزه‌های اصلی مکتب چیستند؟
 - ۱۰- موسسان و شارحان مکتب چه کسانی هستند؟
- با توسل به این الگو مباحث هر یک از مکاتب که به نوعی معرف وضعیت آن است به صورت کلی و اجمالی بررسی می‌شوند.

۱- مکتب امنیتی واقع‌گرایی و نو واقع‌گرایی

مکتب واقع‌گرایی که سرآغاز آن به تحولات سیاست خارجی آمریکا بعد از ۱۹۴۵ مربوط می‌شود، از نگاه برخی، ره‌آورد مهاجران اروپایی به آمریکا است. تحولات نظام بین‌الملل و ظهور جنگ سرد آمریکا را وادار به خروج از انزوای سنتی و پایان دادن به دوران یوتوپیایی ویلسون کرد. جنگ جهانی دوم و مسائل ناشی از آن و از جمله تغییرات جغرافیایی سیاسی جهان سرآغازی برای فرارسیدن عصر جهان‌گرایی آمریکایی شد. از این زمان واقع‌گرایی گفتمان، ایدئولوژی، راهبرد و توجیه‌گر اقدامات و برنامه‌های سیاستگذاران مطرح سیاست خارجی آمریکا همانند دین آچسون، جرج کنان و پاول نیتز Paul Nitze شد. افرادی که به «اصحاب خرد» مشهور شده بودند. در ظهور و هویت‌یابی این مکتب گردهم‌آیی رئالیست‌های آمریکایی در بنیاد راکفلر به سال ۱۹۵۴ سهمی بسزا داشت. آموزه‌های اصلی واقع‌گرایی به قالب شعارهایی درآمد که معرف و نشانه هویت این مکتب شد؛ «منازعه قدرت به مثابه واقعیت، حزم ملی به مثابه روش (سیرت)، نظریه فلسفی به مثابه نوع مناسب علم و احترام به اصحاب خرد به مثابه حافظان اجماع دوران جنگ سرد» (Snyder, 2011: 57). تصور این مکتب بر این است که منازعه قدرت در روابط بین‌الملل محدودیت‌هایی را پدید می‌آورد که «ایده‌آل‌ها، قوانین و رویه‌ها» می‌بایست در چارچوب آن اعمال شود. در ارزیابی واقع‌گرایی آمریکایی گفته شده که این مکتب از آغاز با چند پارادوکس اساسی مواجه بوده است. این

پارادوکس‌ها آنچنان آشکار و سخت‌جان بوده که تحولات نظری و امواج پیاپی و قدرتمند نظری و عملی رئالیسم نتوانسته تناقضات آن را حل و فصل نماید. «بدبینی واقع‌گرایانه در برابر خوش‌بینی لیبرالی، جهان‌گرایی ایدئالیستی در برابر اخلاق نتیجه‌گرای اقتضایی consequentialist situational ethics، انسان علمی Scientific man در برابر سیاست قدرت و جایگاه نخبگان در برابر افکار عمومی» (Snyder, p55). واقع‌گرایان همواره نظم و امنیت را بر آزادی و عدالت اولویت می‌دهند و استبداد را بر آشوب و بی‌نظمی ترجیح می‌دهند (p. 59). بر اساس ایده‌های واقع‌گرایان پویایی‌های شکل‌دهنده یا به عبارت دیگر ساختاری که به رفتار دولت‌ها در محیط بین‌الملل شکل می‌دهد، خصلت هرج و مرجی یا آنارشیکال نظام بین‌الملل است. این ویژگی دولت‌ها را وادار به کسب قدرت و الزامات ناشی از آن می‌کند. در چنین محیطی هیچ یک از واحدهای شکل‌دهنده نظام بین‌الملل نسبت به امنیت خود مطمئن نیستند و از این رو نسبت به واقعیت‌های قدرت به شدت حساس و از هر گونه تلاشی برای دست‌یابی به موقعیت مطلوب از نظر سطح قدرت فروگذار نمی‌کنند. در چنین فضایی دولت‌ها شدیداً به رفتار یکدیگر حساس‌اند، چرا که هرگونه افزایش در مقادیر قدرت برای اطمینان از تضمین امنیت به معنی تهدید امنیت دیگران بوده یا چنین تصور می‌شود. در نتیجه رقابتی قمارگونه برای کسب قدرت میان واحدها شکل می‌گیرد که به طور طبیعی به افزایش تنش در محیط بین‌المللی می‌انجامد (Trachtenberg, 2003:170).

در نظریات سنتی، با آنکه منازعه و ناامنی امری اجتناب‌ناپذیر تلقی می‌شود ولی امنیت از نظر مفهومی تعریف نشده و تصور بر این است که معنی آن واضح است. نقایص موجود در طبیعت انسان، عامل نزاع و ناامنی است. هدف مطالعات امنیت، انباشت دانش در مورد قدرت نظامی است. امنیت دولت و ساکنان آن توسط خود دولت تامین می‌شود. از این رو امنیت به معنی امنیت دولت در برابر تهدیدات خارجی است که عمدتاً ماهیت نظامی دارد. با این حال زمانی که دولت‌ها از مواجه شدن با چالش‌های راهبردی امنیتی در مواجهه با یکدیگر پرهیز می‌کنند به معمای امنیتی دچار می‌شوند (Booth, 155). این معما که ناشی از نوعی ترس هابزی شایع در میان واحدها و برخاسته از ماهیت هرج و مرج گونه محیط است، رفتاری تناقض‌آمیز را باعث می‌شود که بر اساس آن هر واحد کسب امنیت خود را به زیان امنیت دیگران تعقیب می‌کند. این رفتار به جای رفع ناامنی باعث تصیعد و گسترش ناامنی می‌شود. به این معنی که تلاش برای افزایش ضریب امنیتی توسط یک واحد به صورت

تهدید توسط دیگر واحدها ادراک می‌شود و اقدامات تامینی آن‌ها در واکنش به تهدیدات تصویری، به اقدامات مشابه توسط دیگر بازیگران منجر می‌شود. نبود اطمینان، عنصر کلیدی در پیدایش معمای امنیتی است. اطمینان نداشتن دولت‌ها نسبت به انگیزه‌های یکدیگر منجر به ایجاد ترس و ایجاد ظن نسبت به اقدامات یکدیگر می‌شود که می‌تواند بر خلاف خواسته و میل طرف‌ها به بروز جنگ و منازعه بینجامد، آنچه همه تمهیدات برای گریز از آن است (Collins, 2004:29). در نگرش نئو رئالیستی، اجتناب ناپذیری نزاع و ناامنی نه از ماهیت و طبیعت انسان بلکه از پویایی‌های نظام بین‌الملل یا نظامی که میان دولت‌ها، به مثابه کنشگران اصلی سیاست بین‌الملل، شکل گرفته، ناشی می‌شود.

نظریات کنث والتز Kenneth waltz سرآغاز مکتب نئورئالیسم است. والتز مفروضات انسان شناختی مورگنتا از واضعان مکتب واقع‌گرایی در تاکید بر طبیعت انسان و تمایل به کسب قدرت را به کنار نهاد. در عوض او معتقد بود که «سیاست موازنه قوا و وقوع مجدد جنگ نتیجه رقابت امنیتی در وضعیت هرج و مرج» است. والتز به جای تکیه بر بنیان فلسفی نظریه مورگنتا که بر «هست» و «باید» استوار بود، از نظریه عمومی سیستم‌ها و نظریه الیگوپولی بهره جست. او که به طور کلی از برخی از مفروضات انسان‌شناختی پارادایم مورگنتایی همانند عاقل بودن انسان چشم‌پوشیده، معتقد است که در صورتی که دولتمردان عاقل باشند، نظام بین‌الملل را می‌توان مدل‌سازی کرد. چرایی وقوع مجدد جنگ‌ها، چرایی شکل‌گیری مجدد موازنه‌های قوا، چرایی باثبات بودن و صلح آمیز بودن توزیع‌های دوقطبی قدرت نسبت به وضعیت چندقطبی آن، مسائلی است که والتز در نظریه خود مدعی تبیین آن است (Snyder, 65-6). در این تئوری نیز وجه غالب نظام بین‌الملل، هرج و مرج است، از این رو دولت‌ها همواره به دنبال افزایش قدرت برای تامین امنیت خود هستند. بنابراین بین نظام بین‌الملل و سیاست‌گذاری امنیتی همواره رابطه علی برقرار است. از این رو در نظریه‌های سنتی، امنیت ماهیتاً یک کیفیت مادی است. از نظر این مکتب دولت‌ها به مثابه مرجع اصلی امنیت، همواره با معضل ناامنی مواجه‌اند و همواره در تلاش برای افزایش قدرت برای رفع این معضل هستند.

در ارزیابی مکتب نوواقع‌گرایی والتزی می‌توان گفت که این مکتب با دو معضل تئوریک مواجه است؛ الف: اینکه چگونه ماهیت هرج و مرج گونه نظام بین‌الملل به طور خودکار متجاوز را سرکوب می‌کند؟، ب: اینکه این نظریه برای سیاست خارجی نظریه‌ی روشنی

ندارد. در پاسخ به این معضلات اندیشه ورزی‌های جدیدی صورت گرفته و گرایش‌های واقع‌گرایی تهاجمی و دفاعی پا به عرصه گذاشته‌اند (Snyder, 67). هر دو دیدگاه بنیان‌های انسان‌شناختی مورگنتایی را رها کرده و از منطق هرج و مرج گونه ساختار سیاست بین‌الملل برای نظریه‌پردازی آغاز می‌کنند، اما هریک تبیینی متفاوت از آن ارائه کرده و لذا به نتایج متفاوتی می‌رسند. از نظر هر دو دیدگاه آنچه اهمیت دارد و شایسته بحث و بررسی است، عوامل سیاسی داخلی و عواملی است که به نحوی بر ادراکات و برداشت‌های دولتمردان اثر گذاشته و آن‌ها را وادار به انتخاب‌هایی می‌کند که با منطق شرایط راهبردی، که دولت‌ها با آن مواجه‌اند متفاوت است (p68). بنیان‌گذاران واقع‌گرایی تهاجمی، همانند جان مرشایمر Jhon Mearsheimer و فرید زکریا معتقد به افزایش قدرت و نفوذ یک کشور در مقابل سایر کشورها هستند. از نظر آن‌ها تلاش کشورها برای افزایش حداکثری قدرت از منطق حاکم بر رقابت ناشی می‌شود، منطقی که ایجاب می‌کند هر کشور از هیچ فرصتی برای گسترش نفوذ خود فروگذار نکند. واقع‌گرایان دفاعی همانند استفن ون ایورا Stephen Van Evera، استفن والت Stephen Walt، جان شنایدر Jhon Snyder، به دنبال موازنه قوا و بازدارندگی (هسته‌ای) میان دولت‌ها در برابر تهدیدات و یا سایر قدرت‌ها هستند. از نظر آن‌ها ماهیت هرج و مرج گونه نظام بین‌الملل و منطق آن تشویق به تجاوز را ایجاب نمی‌کند، بلکه مشوق خویش‌داری است. دولتمردان هوشمند نیز به خوبی از این منطق بهره‌گیری می‌کنند. از نظر هواداران این مکتب تجاوزات آلمان و ژاپن در جنگ دوم جهانی نه از منطق هرج و مرج که از سوء برداشت‌ها از منطق موازنه قوا و آسیب‌های داخلی سیاسی ریشه گرفته که باعث شده دولت‌های این کشورها وادار به مقابله با منطق موازنه قوا شوند. برای واقع‌گرایان دفاعی افکار عمومی مردم سالارانه به مثابه نیرویی بازدارنده در مقابل نخبگان خودخواه همانند فاشیست‌های ژاپنی و نازیست‌های آلمانی عمل می‌کند. از نظر هر دو دیدگاه در تبیین انگیزه‌های دولت‌ها همواره باید به سه انگیزه مرتبط با هم «امنیت»، «قدرت» و «گسترش طلبی» به صورت همزمان توجه داشت. اما تفاوت دو دیدگاه در این است که از نظر واقع‌گرایی تهاجمی، اقدام هجومی به امنیت می‌انجامد و واقع‌گرایی دفاعی آن را نمی‌پذیرد (Snyder, 67,8,9). اما در هر دوی این مکاتب مرجع اصلی امنیت دولت است و تجهیزات، دانش و فن‌آوری دفاعی ابزارهای تامین امنیت هستند.

۲- مکتب امنیتی پاریس

دیدایر بیگو Didier Bigo و جف هویزمانز Jef Huysmans از نظریه پردازان برجسته این مکتب‌اند. آموزه‌های این مکتب متأثر از جامعه‌شناسی فرانسوی بویژه اندیشه‌های فراساختارگرایانه بوردیو و فوکو است که خود در رویکرد معرفت‌شناسی متأثر از نیچه هستند. استدلال اصلی پایه‌گذاران این مکتب این است که امنیت میانجی و واسطه میان مرگ و زندگی است (Huysmans, 1998: 226). برای درک معنای واقعی امنیت تحلیل مفهومی راهگشا تر از تعریف، است. یعنی درک معنای امنیت از خلال پاسخ به پرسش‌هایی که تحلیل امنیت ایجاد می‌کند، حاصل می‌شود. واسطه بودن امنیت میان مرگ و زندگی، ادراکات خاص ما را از مرگ و حیات و لذا روابط ما با دیگران، طبیعت و با خودمان را در معنای امنیت دخیل می‌کند. از این رو امنیت به نظام‌های معنایی و چارچوب‌های گسترده‌ای که ما اشکال خاص حیات خود را به توسط آن‌ها سازمان می‌دهیم، مرتبط می‌شود. چنین درکی، امنیت را از موضع تعریف و مفهوم به موضعی بسیار متفاوت تغییر می‌دهد موضعی که تابع شرایط و مقتضیات زندگی روزانه است و امنیت در آن را تنها به مثابه دالی غلیظ Thick signifier، می‌توان ادراک کرد. هویزمانز به پیروی از سوسور معتقد است که نشانه‌ها ترکیبی از دال‌ها یا کلمات‌اند و از خود استقلال معنایی ندارند، بلکه معنای آن‌ها در تمایز با سایر دال‌ها و در زنجیره‌ای از دال‌های به هم پیوسته و مرتبط شکل می‌گیرد و مشخص می‌شود. از این رو دال‌ها ابزارهایی خنثی که بتوان برای بیان هر مقصودی از آن بهره گرفت نیستند و امنیت چنین ویژگی‌هایی دارد، یعنی دالی است که به چیزی یا محتوایی - امنیت - ارجاع دارد، که معنای آن در زنجیره‌ای از دال‌ها روشن می‌شود (p228). مثلاً گزاره «مذاکرات هسته‌ای موضوع امنیت ملی ماست» که در آن درک امنیت از ارتباط، «مذاکره»، «هسته‌ای»، «مذاکره هسته‌ای»، «ملی» و «ما» و مدلول‌های آن‌ها حاصل می‌شود. از این رو امنیت دارای تاریخی برای خود و ناظر بر معنایی است. بیان خاصی از روابط اجتماعی است. امنیت به مثابه راهبردی برای حیات و زندگی تفسیر می‌شود. که عبارت است از «عمل فرهنگی ابتدای یک زندگی معنادار در رویارویی با مرگ» (p234). از نظر این مکتب، میانجی بودن میان مرگ و زندگی دو عرصه برای درک امنیت ایجاد کرده است. یا به عبارت دقیق‌تر برای درک امنیت باید دو نوع امنیت را در نظر داشت، امنیت هستی‌شناختی که میانجی نظم و آشوب است و امنیت روزانه که میانجی دوستان و دشمنان است (p229). تحلیل

امنیت به مثابه دالی غلیظ نه تنها تبیین کننده معناهای تهدیدات و مراجع امنیت از طریق روایت امنیت است، بلکه بیانگر روابط ما با دیگران، خودمان و طبیعت نیز هست. وجه تمایز این دیدگاه در تعریف و تبیین امنیت با دیدگاه واقع‌گرایی این است که در واقع‌گرایی، ابتدائاً وجود واقعیتهای خارجی مفروض گرفته می‌شود که امنیت به آن ارجاع دارد، اما در این دیدگاه امنیت خودارجاع self referential است. به این معنی که به جای ارجاع به یک واقعیت عینی خارجی، خود یک موقعیت امنیتی را شکل می‌دهد. وضعیتی که در آن تهدیداتی متوجه مرجعی می‌شود. تصریح دال است که یک وضعیت امنیتی و ناامنی را هم تبیین می‌کند و هم به آن شکل می‌دهد. دال هم وضعیت امنیتی را تصویر می‌کند و هم روابط اجتماعی را در درون روابط امنیتی سازمان می‌دهد (p231). به عنوان مثال اگر رهیافت یک جامعه به موضوع مهاجرت از الزامات اقتصادی آن یعنی تلقی مهاجران به عنوان نیروی کار به پناهندگانی که قصد اقامت در مکان مهاجرت را دارند، تغییر کند، ممکن است مهاجران در دیدگاه بومیان به مثابه دشمن تصور شوند.

بنابراین پرسش‌هایی که در موضوع امنیت از این دیدگاه مطرح می‌شود این است که چگونه روایت امنیت به روابط اجتماع سازمان می‌دهد؟ الزامات امنیتی شدن یک موضوع چیست؟ بنا بر این «سیاست دال» است که اهمیت دارد نه تبیین درست و یا غلط از آن. سیاست دال مردم را در روابطشان با همدیگر، با طبیعت و با سایر انسان‌ها در درون نظمی گفتمانی و نمادین خاصی قرار می‌دهد (p231). به عبارت دیگر در کنار چارچوب‌های مفهومی مربوط به تعریف امنیت، معنای امنیت شکل خاصی از سازمان اجتماعی را ایجاد می‌کند. در دیدگاه این مکتب دستورالعمل مطالعات امنیتی را دغدغه‌های تبیینی صرف در مورد معنای امنیت شکل نمی‌دهد، بلکه هدف مطالعات امنیتی را تفسیر اقدامات امنیتی شکل می‌دهد. از این رو تفسیر معنای امنیت است که نشانگر و همچنین سازمان دهنده به اقدامات امنیتی است.

مطالعات امنیتی به جای اینکه ابزاری برای تحقق یک دستورالعمل دیگر از جمله کمک به دولت‌ها در ایفای وظایفشان در شناسایی تهدیدات و اتخاذ تمهیدات لازم برای مقابله با آن باشد، دستورالعمل آن؛ کاوش معنای امنیت است. یعنی، آشکار ساختن اثر سیاسی دال امنیت که این اثر چیست؟ چه می‌کند و چگونه به روابط اجتماعی نظم می‌دهد؟ از این رو مطالعات امنیتی ابعادی هنجاری می‌یابد که در دیدگاه‌های سنتی از ورود به آن

پرهیزی می‌شود. این تلقی از امنیت میان سیاستگذاری امنیتی و معنای امنیت رابطه تنگاتنگ ایجاد می‌کند. نظریه پردازان و تحلیل‌گران امنیتی تاثیر مستقیم بر سیاست‌ها و خط و مشی امنیتی دارند. بررسی تجربی اقدامات کلیه آژانس‌هایی که بر امنیت اثر گذارند اعم از دولت، نهادهای غیردولتی، و سایر آژانس‌ها و بخصوص فرایندها و اقداماتی که خارج از گفتمان یا گفتمان‌های رسمی است، مورد توجه نظریه‌پردازان و پژوهشگران این مکتب است.

از دیدگاه نظریه‌پردازان این مکتب امنیت حوزه‌های داخلی و خارجی ندارد. از نظر آن‌ها کشورها در امنیت آفرینی دیگر اهمیت گذشته را ندارد و با کم اهمیت شدن این نقش، عرصه‌ای رقابت‌آمیز برای «آژانس‌هایی» که کارکردهای امنیتی دارند ایجاد شده است. این مکتب، برخلاف مکتب کپنهاگ که بیشتر بر گفتمان و نقش و تاثیر آن تاکید دارد، بر اهمیت امر واقع و عمل و تجربه تاکید دارد. از نظر روش‌شناسی نیز، علاقه‌مند به کاربست روش‌های تجربی و شیوه‌های استقرایی است.

۳- مکتب امنیتی کپنهاگ

این مکتب یکی از مکاتب برجسته در شاخه مکاتب انتقادی امنیت است. این مکتب توانسته افرادی با گرایش‌های مختلف را زیر یک چتر جای دهد. به عنوان مثال باری بوزان با گرایش نئورئالیستی و ویور با گرایش سازه‌گرایی، از نظریه‌پردازان اصلی این مکتب‌اند. امنیتی شدن Securitization، بخش‌های امنیتی SECURITY SECTORS، مجتمع‌های امنیتی منطقه‌ای REGIONAL SECURITY COMPLEXS از مفاهیم اصلی این مکتب است. رهیافت این مکتب به مقوله امنیت، معطوف به حل و فصل معضل است و موضوعات امنیتی به مثابه معضلاتی است که قابلیت حل و فصل دارند. از این رو مسائل امنیتی با نگرشی معضل‌پایه مورد ملاحظه قرار می‌گیرند. از جمله مفروضات این مکتب این است که امنیت مربوط به بقا است. و زمانی که چیزی به تهدیدی وجودی تبدیل شود، به موضوعی امنیتی تغییر ماهیت می‌دهد. امنیت اقدامی خود ارجاع دهنده SELF REFRENTIAL است. کافی است موضوعی با عنوان امنیتی شناسایی شود. ماهیت تهدیدات امنیتی به گونه‌ای است که با توسل به روش‌ها و شیوه‌های متعارف در سیاست نمی‌توان بر آن‌ها غلبه کرد و نیاز به ابزارهای دیگری است. امنیتی شدن به این معنی است که هر معضل در ذات خود، حامل

نوعی تهدید است، که لازم است متوقف شود. با این حال نحوه مواجهه با تهدیدات در موضوعات مختلف متفاوت است از این رو معنای امنیتی شدن نیز متفاوت است. به عنوان مثال، امنیتی شدن در فعالیت‌های اقتصادی و در معنای عام آن «فرایند تبدیل سرمایه مالی به تراکنش است» (KOTHARI, 2006:4,9) ولی در معنای خاص آن به خصوص در بازار پول و سرمایه بیشتر به معنی مجموعه اقداماتی است که تضمین‌کننده باز پرداخت وام توسط وام‌گیرندگان در برابر خطراتی است که متوجه از کفر رفتن این گونه از سرمایه‌ها است (FABOZZI & KOTHARI, 2008:3,5). اما در مطالعات امنیتی، تضمین در برابر تهدید یا توقف آن به معنی تغییر هویت موضوع حاوی تهدید است. وضعیتی که نوعاً از طریق خارج ساختن موضوع از گفتمان امنیتی به گفتمان متعارف مدنی صورت می‌گیرد. بنابراین پرسش اساسی این مکتب این نیست که چگونه امنیت را می‌توان تضمین کرد بلکه این است که چه کسی، چرا و چگونه موضوعات معینی را به عرصه موضوعات امنیتی می‌کشاند. از این رو نقش تحلیل‌گر مسائل امنیتی در تعریف موضوعات و یا به عبارت دیگر خلق موضوعات امنیتی بسیار مهم است. تحلیل‌گر امنیتی، مشاهده‌گر موضوعات امنیتی نیست او موضوعات خاصی را در طبقه موضوعات امنیتی جاسازی می‌کند و از این رو بیش از آنکه تحلیل‌گر باشد، سیاسی است (DISCAYA, 2013).

۴- مکاتب امنیتی فمینیستی

نظریات فمینیستی طیف متنوعی از عقاید در مورد نقش، موقعیت و هویت زنان به نسبت مردان را شامل می‌شود. مفروض کلیه نظریات فمینیستی این است که روایت‌های مربوط به زنان، زبانی مردانه داشته و هویت و نقش زنان در مسائلی که به نحوی به آن‌ها مربوط است نادیده گرفته شده است. بنابراین تغییر وضعیت زن، جزء اهداف مشترک آن‌ها است، اگر چه رهیافت آن‌ها به موضوع متفاوت است. در مطالعات امنیتی نیز تلاش فمینیست‌ها برای این است که توجه را به موضوع جنسیت و روش‌های متفاوت اندیشیدن به آن و مفهوم‌سازی امنیت و پاسخ به معضلات امنیتی که از نظر آن‌ها ماهیتا جنسیتی است، جلب نمایند (whitworth, 2008:103). فمینیست‌ها در درک موضوعات امنیتی رهیافت‌های متنوعی داشته و برداشت‌های آنها علیرغم محور مشترک یکسان نیست. گرایش‌های عمده فمینیسم شامل؛ لیبرال، رادیکال، انتقادی، پسا استعماری و پست مدرن می‌شود. ذیلاً هر یک از این رهیافت‌ها به اختصار بیان می‌شود.

لیبرال فمینیسم : برای فمینیست‌های لیبرال راه حل اصلی ایده برابری است و بر این مبنا حضور زن در عرصه و فضاهای عمومی را مورد بررسی و ارزیابی قرار می‌دهند. از نظر آنان وضعیت زنان در فضاهای عمومی از نظر کمیت و کیفیت موقعیت‌های اشغال شده با مردان، قابل مقایسه نیست. آن‌ها با روش‌های تجربی و توسل به داده‌های کمی اثبات می‌کنند که در این عرصه که شامل حوزه‌های امنیتی نیز می‌شود، نابرابری جنسیتی وجود دارد. پرسش آن‌ها این است که چرا وضعیت این‌گونه است؟ و دیگر اینکه چگونه می‌توان به رفع نابرابری اقدام کرد؟ موانع ایجاد برابری چیست؟ راهبرد پیشنهادی آن‌ها ایجاد فرصت برابر مشارکت در چالش‌های این حوزه‌ها برای علاقه‌مندان به همان اندازه‌ای است که برای مردان در فضاهای عمومی در تصدی نقش‌ها فضا و فرصت وجود دارد (p105).

فمینیسم رادیکال: در مقابل این جریان، فمینیست‌های رادیکال قرار دارند که به جای ایده برابری، تمایز و تفاوت جنسیتی را مبنای تحلیل موضوع قرار داده‌اند. از نظر آنها مرد و زن تمایزات وجودی با یکدیگر دارند. تفاوت‌های بیولوژیکی و جامعه‌پذیری در دو جنس باعث شده که زنان به عنوان یک گروه نسبت به مردان به عنوان یک گروه دیگر، ذاتاً متمایز گردند و این تمایز باعث می‌شود این دو جنس تفاوت‌های اساسی در رویکرد و روش با یکدیگر داشته باشند. به عنوان مثال، مردان کمتر قادر به ابراز احساسات‌اند، بیشتر پرخاشگر و مهاجم‌اند، و بیشتر به رقابت می‌اندیشند، در حالی که زنان، بیشتر مشوق و حامی، کل‌نگر و کمتر انتزاعی هستند. از نظر آن‌ها ساختار و سازمان جامعه پدرسالارانه است، یعنی در حمایت از اعمال قدرت مرد و مبتنی بر هنجارهای مردانه شکل گرفته است. این وضعیت بر نحوه اندیشیدن به جهان و چگونگی عملکرد آن تاثیرگذار است. تاکید آن‌ها بر حضور زنان در فضاهای عمومی از منشا دست‌یابی به برابری نیست، بلکه از منشا تاثیری است که تفاوت‌های وجودی زنان با مردان در تصمیمات عمومی از جمله در موضوعات امنیتی همانند جنگ و صلح و منازعات دارد. تفاوت در نگرش زنان به سیاست به اولویت صلح بر جنگ و اتخاذ روش‌های مسالمت‌آمیز به جای توسل به قهر و خشونت و به غلبه همکاری بر تعارض در حل و فصل منازعات و مدیریت مسائل عمومی می‌انجامد (p106). علاقه آن‌ها به گونه‌ای است که در فضاهای عمومی به همان اندازه که به نابرابری در موضوعات مدنی توجه نشان می‌دهند توجه زیادی هم به امنیت و موضوعات امنیتی دارند.

فمینیسم انتقادی: فمینیست‌های انتقادی به جای توجه به مرد و زن و تفاوت‌های آن‌ها به، مفروضاتی که حول «جنسیت» و مسائل آن شکل گرفته توجه نشان می‌دهند. مثلاً در مورد عقایدی که درباره الگوی رفتاری، نقش‌های مطلوب زنانه و مردانه در جامعه، در محیط کار و در خانواده رایج است. از نظر انتقادی‌ها، این معتقدات بیشتر از آنکه زنانه باشد، مردانه است. این معتقدات می‌بایست مورد واکاوی قرار گیرند. چرا که حتی بر مردان بخصوص مردانی که از حیث مشارکت اجتماعی و سیاسی حاشیه‌ای هستند اثرگذار است. از نظر آن‌ها لازم است این مفروضات در سطح گفتمانی و همچنین در سطح و شرایط واقعی زندگی زن و مرد و زمان و مکان آن‌ها بازبینی شود.

فمینیسم پسااستعماری: فمینیست‌های پسااستعماری، معتقدند که امپریالیسم یکی از نقاط عطف در پایدار سازی هویت‌های مدرن در همه اشکال آن و از جمله در مورد جنسیت است. با اینکه روابط میان طبقه، نژاد و جنسیت توسط برخی از فمینیست‌ها بررسی شده اما از نظر پسا استعماری‌ها تصویری که این دسته از فمینیست‌ها از زن در ذهن دارند تصویری برگرفته از زنی است که از آغاز در گرایش و منش رادیکال و لیبرال است نه زنی که استعمار را تجربه کرده است. بنابراین در روابط بین‌الملل درک از امنیت و ناامنی میان این دو اساساً متفاوت است (whitworth, 106).

فمینیسم پست مدرن: فمینیست‌های پست‌مدرن، نسبت به جهان شمول بودن تعاریف به طور کلی و تعاریف و مواضع نظری نسبت به جنسیت و زن و مرد نقد دارند. واسازی یا ساخت‌شکنی راهبرد پست‌مدرنیست‌ها برای موضوعات امنیتی است که از نظر آن‌ها نوعاً بر محور معتقدات مردانه شکل گرفته است. این راهبرد شامل؛ بررسی، واسازی، رد و ابطال ادراکات و روابط خاصی که به صورت طبیعی درآمده و بازنمایی اثراتی که این معتقدات بر توانایی انسان در جهان می‌گذارد، می‌شود (p106). قسمت عمده‌ای از افکار و اندیشه‌های آنان به مکتب آبرثویت نزدیک است.

در جمع بندی مطالب این مکتب می‌توان گفت که جنسیت، یکی از متغیرهای اصلی در نگرش فمینیستی به امنیت و ناامنی است. از نظر فمینیست‌ها ابژه امنیت می‌بایست افراد باشند، در حالیکه نظریات سنتی دولت‌محور و امنیت، تولید مردان در جهان است و زنان در آن نقش و سهمی ندارند. به طور کلی برخی از فمینیست‌ها بر شیوه‌های ساخته شدن جنسیت از طریق امنیت و ناامنی و برخی بر شیوه‌های ساخته شدن امنیت از طریق جنسیت

تاکید و توجه دارند. مفروضاتی که درباره زنان و مردان در جامعه وجود دارد و موقعیت متفاوتی به زنان و مردان در منازعات (نا امنی ها) می دهد باید مورد بررسی و موشکافی قرار گیرد و با واقعیت های وجودی، احساسی، فکری و ... زنان منطبق گردد. بخش عمده این مفروضات به نقش و کارکرد تحمیلی و تخصیصی زنان در منازعات به عنوان اهداف جنسی حتی به صورت خشونت آمیز آن، به عنوان بازیگران در نقش رزمنده، تصمیم گیرنده، مذاکره کننده، جاسوس و ... و یا به عنوان قربانی مربوط می شود. فمینیست ها تنها بر اثرات جنگ بر زنان توجه نمی کنند بلکه به چنین نقش هایی که زنان در منازعات دارند و تفاوت در این نقش ها و تصوراتی که پیرامون آن در مقایسه با نقش های مردان در جامعه وجود دارد نیز توجه می کنند. معمول این است که مردان در جنگ ها بیشتر در موقعیت رزمنده ظاهر می شوند، اما در مورد زنان وضع به گونه ای دیگر است. آن ها هم مجبور به حمل سلاح می شوند و هم متعهد به اهداف جنگ و خشونت، تعهدی که نقش های متفاوت به آن ها می دهد که در مورد رزمندگان مرد، چنان تعهد و انتظاراتی وجود ندارد. نقش هایی چون جاسوسی، حمل پیام برای رزمندگان، معاونت در قاچاق سلاح و ... (p110). نقش دیگر زنان مشارکت در جنبش های مخالف جنگ و هواداری از صلح است که مردان در آن کمتر مشارکت دارند، و بیشتر از نقش آن ها به عنوان مادر و گرایش به حفاظت خودشان در برابر خشونت و دولت ناشی می شود. اما زمانی که مذاکرات صلح شروع می شود زنان از مشارکت در فرایند مذاکرات و مباحث و توافقات آن محروم می شوند و نقش آنها به کلی نادیده گرفته می شود، و از امتیازاتی که به دلیل مشارکت رزمندگان مرد در زمان جنگ به آن ها تعلق می گیرد، محروم می گردند. امتیازاتی همچون تحصیل و اولویت در اشتغال، این واقعیت ها به معنی این است که مردان از قدرت برتری در شروع جنگ، در نقش های جنگی، در مذاکرات و توافقاتی که در پایان جنگ و در امتیازات حاصله نسبت به زنان برخوردارند (p111).

برخی از فمینیست ها همانند کارول کوهن (۱۹۸۷) Carole Cohn و سینتیا انول (۲۰۰۰) Cynthia Enole اقدامات اتاق های فکر امنیت ملی، طراحان راهبردهای هسته ای، طراحان تصمیمات و خط و مشی های سیاست خارجی و یا حتی سلاح های کشتار جمعی را از منظر اثراتی که بر جنسیت دارند، مورد بررسی قرار می دهند، و تلاش می کنند تا روش های اثرگذاری آن را آشکار سازی کنند (p112).

جدول ۱ پارادایم‌های نظری امنیت

پست مدرنیسم رادیکال	بازتاب گرای (بازتابی)		سازه گرایی		راسیونالیسم		پارادایم‌های روابط بین الملل
----	مکتب پاریس	نظریات انتقادی مکتب ولز	مکتب کپنها گک(نظر یه ی امنیتی شدن)	سازه گرایی میانه	نئو لیبرالیسم	نئورئالیسم	نظریه
امنیت همه چیز و هیچ چیز است.	ذهن گرا: امنیت کنترل بوسیله نهادها است.	عینی گرا: امنیت راهی (آزادی) است.	بینا ذهنیت: امنیت رابطه اجتماعی بین بازیگران است		عینی گرا: امنیت یک امر مادی است/رابطه قدرت بین بازیگران تعیین کننده است.		هستی شناسی
معرفت شناسی هرج و مرجی	تفهم (understanding)			تبیین (explaining)		معرفت شناسی	
امنیت پدیده ای ذاتا منفی و همواره مورد نقد است.	سلسله مراتبی، نخبه گرا		آنچه به صورت بیناذهنی ساخته می شود و دولت انجام می دهند.		آناارشی تحت کنترل	آناارشی	نظام بین الملل
----	فرد	بوسیله بازیگر امنیتی کننده تعیین می شود.	هویت	دولت		موضوع اصلی امنیت	

-----	آژانس های امنیت (ارتش ، نیروهای انتظامی)	فرد	بازیگر امنیتی کننده	دولت			سوژه اصلی امنیت
----	----	رهایی	غیر امنیتی کردن	----	قدرت اقتصادی	قدرت، نیروی نظامی	ابزارهای امنیت
----	بی ارتباط	حل شدنی از طریق رهایی	-----	حل شدنی از طریق همگرایی و هویت جمعی	حل شدنی؛ بازی مثبت، رژیم های بین المللی	بازی با حاصل صفر، حل نشدنی	معضل امنیتی
----	منفی	مثبت	منفی	مثبت	مثبت	منفی	بوداشت از امنیت
فوکو، دریدا	بورديو	-----	دورکیم ، اوستین	برگر، لاکمن	هرز (Herz)	مورگنتا والتز	متفکران تاثیر گذار
در درین، واکر	بیگو، هویمانز	بوٹ، وین جونز، مک سویی	ویور بوزان	آذکر و نندت	کوهن نای	مرشایمر والت	نمایندگان کنونی

منبع : Paulauskas, p229

۵- مکتب امنیتی انتقادی

نظریه انتقادی از نظر موضع، قرار گرفتن در مقابل جریان مسلط اندیشه و به پرسش گرفتن مفروضات و مدعیات آن است. بنا براین موضع این نظریه در ابتدا نسبت به همه

امور پرسشی هستی شناختی و فرایندی است. پرسش‌های نظریه انتقادی این است که چگونه پرسش‌های ما درباره عقل جمعی common sense ساخته و پرداخته می شود؟ این نظریه تغییر در جهان را امری ضروری می‌داند. این رویکرد زمانی که به موضوع امنیت می‌رسد، در صدد است تا بیانی اساساً متفاوت از مفهوم امنیت و ایجاد امنیت بدست دهد. این مکتب توسط کن بوث Ken Booth و با انتشار مقاله «امنیت و رهایی» در سال ۱۹۹۱ که در آن امنیت با رهایی مترادف گرفته شد و تبیینی متفاوت از نگرش مسلط در مطالعات امنیتی ارائه داد، معرفی شد. تلاش‌های بوث برای راه اندازی رشته مطالعات انتقادی امنیت در مقطع عالی در دانشگاه ویلز در شهر آبریثویث Aberystwyth با همکاری ریچارد وین جونز Richard Wyn Jones به تحکیم دیدگاه‌ها و نظرات این مکتب و متمایز شدن از دیگر نظرات انتقادی در حوزه مطالعات امنیتی شد. آنچه که به مکتب ولز یا آبرثویث یا رئالیسم رهایی‌بخش emancipatory realism مشهور شد، از نظر اندیشه‌گران این مکتب، امنیت، «مفهومی اشتقاقی» است که از جهان بینی فلسفی و نظریه سیاسی هر فردی که در این مقوله اندیشه‌ورزی می‌کند مشتق می‌گردد. از این رو مفهوم سازی‌های متعدد از امنیت که بخشی از آن ناشی از تصور ناقص و بخش عمده دیگر آن ناشی از جهان بینی‌های متعدد است، به مفهوم سازی‌های متعدد از تهدید می‌انجامد. فرایندی که از ابتدا تا انتها سیاسی است (Bilgin, 2008, 90,91). به تعبیر کن بوث، «گرایش‌ها و رفتارهای مختلفی که پیوست و همراه با امنیت است هریک ریشه در نظریه‌ای سیاسی دارد. از این رو تصور اینکه امنیت چیزی باشد که خارج از مفروضات آشکار و ناآشکار صورت‌بندی شده‌ای که به نظریه سیاست جهانی (واحد، ساختارها، فرایندها و ... آن) هر فردی شکل می‌دهد، ساخته می‌شود، امری تقریباً محال است» (Booth, 2007:150). «گفتمان‌های مختلف در مورد سیاست، گفتمان‌ها و نگرش‌های متفاوت در مورد امنیت را شکل می‌دهد». این مکتب، مطالعات امنیتی را نه شعبه‌ای فرعی از روابط بین‌الملل که بیشتر بر ابعاد تکنیکی و راهبردی امنیت تاکید می‌کند، بلکه آن را شعبه‌ای از «نظریه سیاسی» می‌داند. البته تاکید بر این مفروضه به معنی این نیست که نظریه انتقادی در موضوعات راهبردی همانند مباحث موشکی و تاسیس پایگاه‌های نظامی، چیزی برای گفتن ندارد، بلکه براین تاکید دارد که مطالعات امنیتی باید به پرسش‌های عمیق‌تر از موضوعات راهبردی و تکنیکی بیندیشد. پرسش‌هایی که مربوط به سیاست و بنیادهای آن است (Booth, 158). علاوه بر این، امنیت ارزش ابزاری دارد. به

عبارت دیگر امنیت هدفی غایی نیست، بلکه امنیت به مثابه ابزاری است که برخورداری از آن برای رسیدن به اهداف و غایات دیگر لازم است. از جمله مدعیات کلیدی و اصلی این نظریه این است که قواعد، هنجارها، نهادهای اجتماعی دولت‌ها، جواز خشونت سیاسی هستند، چرا که فضای حراست شده‌ای را برای اعمال رفتارهای غیر انسانی علیه افراد بدون پیگیری و مجازات عاملان ایجاد می‌کند.

تغییر مرجع امنیت از دولت‌ها به افراد مهمترین تغییری است که نظریه انتقادی در مطالعات امنیتی ایجاد کرده است. این نظریه مفهوم نوینی از هویت را که در نظریات سنتی امنیت در چارچوب وفاداری و تعلق به دولت ملی و عناصر شکل دهنده آن تعریف می‌شد، ارائه داده و شهروندی و وفاداری‌های آن را در ورای مرزهای ملی جستجو می‌کند.

به عبارت دیگر تغییر هستی‌شناختی در مرجع امنیت و خروج آن از دوگانه هویت ما - آن‌ها که در گفتمان سنتی مبنای شهروندی و امنیت بود و مفروض آن تعارض و تضاد منافع ناشی از غیریت بود، به گفتمان ما مردمان که ناشی از نگرشی جهان‌گرایانه و فراملی‌گرایانه است. این نظریه اسناد جهانی همچون منشور سازمان ملل متحد را مبنای قرار داده و مدعیات خود را در چارچوب رژیم‌های از حقوق بشر تعقیب می‌کند و از این رو میان حقوق بشر و امنیت نسبت برقرار می‌سازد (Dunne and Wheeler, 2004:9-10). با وجود تغییراتی که در مناسبات امنیتی بعد از یازدهم سپتامبر رخ داد و مساله حقوق بشر را در روابط و مناسبات بین‌المللی به موضوعی حاشیه‌ای تبدیل کرد، هواداران نظریه انتقادی همچنان معتقدند که موضوع حقوق بشر در مطالعات امنیتی، موضوعی حساس و حیاتی است.

نقد و ارزیابی

یکی از مباحث اساسی در مکاتب امنیت این است که اساساً منشأ امنیت چیست. یا امنیت توسط چه چیزی تعیین می‌شود. بیولوژی، طبیعت انسان، هرج و مرج و آشوب، یا برآیند و محصول مباحثی است که در نظریه‌های روابط بین‌الملل، به عنوان تعیین‌کننده روابط بین دولت‌ها مطرح شده‌اند و از آنجا که مطالعات امنیتی به عنوان حوزه فرعی روابط بین‌الملل مطرح است، این عوامل تعیین‌کننده امنیت نیز هستند (Booth, 1953). منازعه میان نظریات و مکاتب امنیتی از ابعاد مختلف مطرح است. برخی بر توسعه مفهومی امنیت تاکید دارند. از دیدگاه این دسته، انحصار امنیت به موضوعاتی نظامی و راهبردی، رضایت‌بخش نیست،

و امنیت باید خطرات و تهدیدات اقتصادی، اجتماعی، فرهنگی را نیز شامل شود. دسته‌ای دیگر بر تنوع مرجع امنیت تاکید دارند، از نظر آن‌ها نگرش دولت پایه در مطالعات سنتی امنیت که مرجع امنیت را فقط دولت و اجزای مرتبط با آن همانند نخبگان و دولت‌مردان می‌دانست، ناقص بوده و باید افراد، اجتماع، نظام زیست محیطی و ... را نیز شامل شود.

نظریه‌های امنیت چه سنتی و چه انتقادی و پست مدرن، از موضع اروپا و آمریکا محور تدوین شده است، و امنیت سایر انسان‌ها و سایر موجودیت‌ها اعم از سیاسی همانند دولت‌ها و غیر سیاسی همانند محیط زیست، اجتماعات انسانی و فرهنگ‌ها، در کانون مباحث آن قرار نگرفته است. در مطالعات امنیتی، بازیگران غیرغربی، نه به عنوان سوژه امنیت که می‌بایست در مقابل تهدیدات ایمن باشد تا بتواند در تحقق اهداف خود و امنیت متحدانش خارج از مرزهایش توانا گردد، بلکه به عنوان ابژه امنیت در نظر گرفته شده که عمدتاً در قالب یکی از این دو نقش جایگاه یابی شده و مورد بررسی قرار گرفته اند:

۱- به عنوان شرکای کوچک در بازی بزرگ قدرت و به عنوان بخشی از پارادایم مسلط بین المللی و،

۲- به عنوان موجودیت‌های مزاحم که برای اعمال تکنیک‌های مبارزه و سرکوب شورش نمونه‌هایی بسیار مناسبی هستند. به عبارتی به عنوان آزمایشگاهی برای کارایی روش‌های سرکوب (Bilgin, 2010:617).

مبنای دیگر نقد، نظریه بنیان‌بودن است. برای برخی سازه‌گرایی اجتماعی، اساساً یک نظریه نیست که همانند رئالیسم که در جعبه ابزار مفهومی آن در کنار مقولات انتزاعی مقولات واقعیتی همانند، نظم، دولت، راهبرد و قدرت وجود داشته باشد. از این رو سازه‌گرایی چیز زیادی درباره روابط بین‌الملل و سیاست میان ملت‌ها بدست نمی‌دهد. سازه‌گرایی در اساس یک روش (Method) و یا متاتئوری در باره چگونگی عملکرد جامعه انسانی است که می‌تواند اجتماع دولت‌ها را نیز شامل شود. از این روست که به جای مقولات واقعیتی، بر نقش ایده‌ها، ساخته شدن هویت‌ها، ابتیاع هنجارها، معنا یا معانی و دوگانه ظاهر / واقعیت *appearance / reality* تاکید می‌گذارد. بنابراین مکاتبی که با این متد به بررسی امنیت پرداخته‌اند، در عمل چیزی زیادی در موضوع امنیت ارائه نمی‌دهند. یکی از این نمونه‌ها مکتب انگلیسی امنیت است که باری بوزان تلاش کرده است، آن را صورت‌بندی کند (Booth, 152,3). این رویکرد با معضلات معرفت‌شناسی مواجه است، بنحوی

که از دادن پاسخ به این سوال که آیا اساساً چیزی هست که از نظر اجتماعی ساخته نشده باشد، یا ماهیتاً اجتماعی نباشد؟ عاجز است. به عبارت دیگر آیا چیزی هست که هست یا باشد ولی سازه‌های اجتماعی نیست و نباشد؟ عجز در پاسخ به این پرسش به این معنی است که این مکتب در حوزه مطالعات امنیتی کشف ویژه‌ای نداشته است؟ بر این اساس می‌توان گفت که موجودیت‌های انسانی همه سازه‌هایی اجتماعی‌اند. یعنی انسان عمیقاً ماهیتی اجتماعی دارد. مساله دیگر ایده‌ها است. پرسش این است که، آیا در پشت واقعیت ایده‌ها واقعیت‌های عمیقتری هم هست یا خیر؟ این مکتب از پاسخ به چنین پرسش‌هایی عاجز است.

چنین انتقادی البته از زاویه‌ای دیگر به نظریات واقع‌گرایانه امنیت هم مطرح شده است. به این معنا که نظریات این مکتب از عمق کافی نظری برخوردار نیست. ابتدای نظریات این مکتب بر درکی جوهرگرایانه از ماهیت خودخواهانه و ترسوی انسانی که در وضع طبیعی قرار دارد، نظریات این مکتب را به ماهیت هرج و مرج گونه روابط بین‌الملل و موضوعاتی چون قدرت نظامی، دولت‌گرایی، وضع موجود، و اجتناب ناپذیری منازعه هدایت کرده است که در آن امنیت به عنوان عرصه یا حوزه سخت این مکتب نمود خود را در اقدامات فنی و راهبردی مربوط به بقا می‌یابد که در این محیط توسط دولت‌ها اتخاذ می‌شود. این باعث شده که نظریه امنیت عمق نظری لازم را نیابد چرا که به جای طرح پرسش‌های بنیادین مربوط به سیاست، توجه در این نظریه به مباحث رویین ناشی از جهان بینی‌ها و معتقدات سیاسی معطوف شده که دغدغه‌ای جز قدرت ندارد. از این رو رئالیسم را نظریه «قدرتمندی»، «برای قدرتمند و توسط قدرتمند» تعریف کرده‌اند. از سوی دیگر توجه ویژه به دولت‌ها به عنوان مرجع امنیت هواداران این مکتب را از توجه به سایر موضوعات امنیتی همانند فقر، تجاوز و خشونت‌های نژادی و جنسیتی باز داشته است. اگر سیاست این گونه مسائل را نادیده می‌انگارد، اما در جهان طبیعت «اکثریت‌های خاموش»، «مردمان فقیر» و «ضعفا» کنار گذاشته نمی‌شوند و اثرات خود را دارند. سکوت در عالم سیاست، به معنی نبود فیزیکی صدا نیست. این سکوت، سکوتی سیاسی است. مستضعفان فاقد قدرت نیستند، آن‌ها به انفعال کشیده شده‌اند، فقر ژنی ندارد که مکشوف گردد. انتخاب‌های سیاسی است که برخی را فقیر ساخته و یا می‌سازد. در جهان سیاست امنیت و ناامنی توسط نظریه‌های سیاسی ساخته و پرداخته می‌شود. آنچه را که بیان می‌کنند و آنچه را که از آن تغافل می‌کنند یا

به سکوت وادار می‌کنند، تعیین کننده امنیت و ناامنی است (Booth, 158-160). نظریه پردازان این مکتب بجز اندک توجهی به روانشناسی و جامعه‌شناسی تصمیم‌گیری، توجهی به سایر حوزه‌های مطالعاتی و آثاری که در این حوزه‌ها درباره جرم، ناامنی و کنترل جرایم وجود دارد، نکرده‌اند. رشته‌های جرم‌شناسی، تاریخ و جامعه‌شناسی مباحث زیادی در این حوزه‌ها دارد. برداشت معرفت‌شناسانه آنها از امنیت در کاربرد واژگان غلیظ که به وضعیت‌ها و حالات جدی ارجاع دارد، نمود می‌یابد. واژگانی همانند؛ جنگ، مرگ، بقا، مواجهه، منازعه همه بیانگر وضعیت‌ها و حالات قرمز است. این نظام واژگانی امکانی برای ادراک آنچه در زندگی روزمره مردم درباره جرم و خشونت، احساس ناامنی، فقر و بیماری رواج دارد، بدست نمی‌دهد (Bigo and Tsoukala, 2008:1). از دیدگاه مکاتب سنتی تنها موضوعات راهبردی شایسته بررسی در ذیل مطالعات امنیتی است و موضوعات زندگی روزمره مردم، موضوع «نظم» و «قانون» است، نه امنیت.

مطالعات امنیتی حتی نوع انتقادی آن به آنچه در رابطه با ناامنی‌های زندگی روزانه در رشته‌های مطالعات فرهنگی، مردم‌شناسی و جامعه‌شناسی بدست آمده بی‌اعتنا است. بنا براین رهیافت دقیق‌تر به امنیت این است که در کنار مطالعات امنیتی متاثر از روابط بین‌الملل به امکانات پژوهشی - ابزارهای مفهومی و عملیاتی - رشته‌های جامعه‌شناسی، مردم‌شناسی و نظریه فرهنگی نیز توجه شود و به جای رهیافتی تک‌ساحتی، رهیافتی بین‌رشته‌ای اتخاذ گردد (p1). در محور این گفتمان‌ها «مساله بقا» قرار دارد، حال آنکه تاکید بر بقا باعث نادیده‌گرفتن مساله مهمتری می‌شود که آن «قربانی» است. «مدیریت اضطراب و پریشانی» باید راهبرد هادی مطالعات امنیتی باشد. از این رو مطالعات امنیتی در رژیم‌های لیبرال دموکراتیک باید به حوزه‌های رسانه و عرصه‌های سیاسی در نسبت با اشکال نوین مدیریت سیاسی توجه داشته باشد. از نظر متفکران مکتب انتقادی همانند بوث و وین جونز، نگرش رئالیستی به امنیت به مثابه «قدرت» و «نظم»، هیچگاه به امنیت واقعی منتهی نمی‌شود. از نظر آنها دولت که خود، تامین کننده امنیت است، در عین حال مهمترین عامل ناامنی نیز هست (Diskaya, 2013).

نظریه مکتب کپنهاک بویژه دیدگاه‌های بوزان، اگر چه نوعی توسعه در مراجع امنیت به شمار می‌رود. اما تقسیم بندی آن از بخش‌هایی که در زیرمجموعه موضوعات امنیتی قرار می‌گیرد همانند بخش نظامی (روابط اجبارآمیز)، بخش سیاسی (روابط قدرت)، بخش

اقتصادی (روابط تجارت، تولید و امور مالی)، بخش اجتماعی (روابط هویت جمعی) و بخش زیست‌محیطی (روابط انسان و زیست بوم)، از منظر دولت و منافع آن است. به عبارت دیگر منافع دولت تعیین‌کننده ویژگی‌های دستورالعمل‌ها در هر یک از این حوزه‌ها است. کتاب مشهور بوزان؛ مردم، دولت‌ها و هراس، بر اساس مفروضاتی دولت محور در موضوع امنیت تدوین شده است (P162). این مکتب به طرز زیرکانه‌ای مفروضات مکاتب لیبرال، فراساختاری و نوواقع‌گرایی را باهم ترکیب کرده است و از این طریق پرسش‌های قابل توجهی را ارائه کرده است که امنیتی‌شدن در قلب موضوعات آن قرار دارد. امنیت اساساً موضوعی گفتمانی است. گفتمان نخبگان دولتی است که موضوعات را امنیتی می‌سازد (P164). دوگانه «امنیت دولت» و «امنیت جامعه» که اولی نگران حاکمیت و دیگری نگران هویت است، از ابداعات این مکتب و موسس آن بوزان است. ارتقای جامعه به عنوان یک موضوع مستقل امنیتی تغییری عمده در اندیشیدن به موضوعات امنیتی بود. طرح موضوع «امنیت جامعه» به عنوان موضوعی مستقل از دولت و البته در تعامل با آن مباحث زیادی در نقد و تأیید آن در مطالعات امنیتی ایجاد کرد. از مباحث مفهومی همانند معنای «جامعه» و «امنیت جامعه» تا مباحث هستی‌شناختی مرتبط با آن.

نگرش این مکتب در تعریف جامعه آشکارا از دیدگاه دورکیم متأثر است. به گفته ویور «جامعه، تجمعی از نهادهایی است که با احساس هویتی مشترک با هم ترکیب شده‌اند». چنین تعریفی از جامعه که موجودیت آن را تقریباً مرتبط با هویت می‌داند، سیالیت و فرایندی بودن جامعه را نادیده گرفته و ماهیتی پوزیتیویستی به خود گرفته است. در مورد امنیت جامعه نیز «توانایی یک جامعه در ایستادگی بر خصلت جوهری و ذاتی خود در شرایط متغیر» به عنوان تعریف، هویت را به مثابه موضوعی عینی در نظر گرفته که قابل بررسی عینی و شناخت ملموس است (McSweeney, 1996:83).

از نظر ماهیت، امنیت در تفکر مکتب کپنهاگ، ارزشی منفی و حاصل ناکامی در فرایندهای سیاست در وضعیت عادی آن است. از این رو امنیت به معنی نظامی شدن، آمادگی برای مواجهه و بازی جمع صفر است که با دیدگاه نظریه انتقادی که امنیت را به معنی رهایی می‌داند و ماهیت آن را ابزاری تعریف می‌کند در تعارض است. این گفتمان جایی برای تغییر اجتماعی نمی‌گذارد و ایستایی را وضعیت مطلوب می‌داند. از سوی دیگر امنیت به مثابه کنش کلامی (speech act) تضمینات مثبت، غیر نظامی و متمایل به تغییر دارد که با

معنایی که این مکتب از آن درک می‌کند متغایر است. علاوه بر این به گفته هانا آرنت این گونه کنش‌ها خود کارکردی حراستی دارد که مانع از شناخت واقعی می‌گردد؛ «کلیشه‌ها، عبارات مصطلح و معمول، تبعیت (چسبیدن به) از قواعد متعارف و استاندارد شده در گفتار و رفتار، کارکرد شناخته شده‌ی اجتماعی در حراست ما در برابر واقعیت دارند. و این در تضاد با این مدعا در جهت‌گیری و توجه اندیشیدن ما است که تمام رخدادها و واقعیت‌ها، به دلیل هستی آن‌ها پدید می‌آیند... و چنین تفکری در زندگی روزمره مجال بروز و ظهور نمی‌یابد» (Arendt, 1978, p4).

و سرانجام این که توجه ویژه به دولت‌ها، رهبران عالی و نخبگان به عنوان مرجع امنیت، کلیه کسانی را که توانایی گفتمان سازی ندارند، خارج از محدوده تفکر این مکتب قرار می‌دهد (Booth, 165, 167). با این حال تاکید بر نقش تحلیل‌گر امنیتی، این مکتب را به موضعی کشانده که قادر نیست تعیین کند «امنیت واقعی» برای «مردم واقعی» و در «مکان واقعی» چیست؟ (Diskaya, 2013).

نقد نظریه‌های امنیت از منظر مبانی اسلامی

همانگونه که در مقدمه مذکور شد، نقد نظریه‌های امنیت، آنگاه اهمیت می‌یابد که از منظر جهان‌بینی به آن نگریده شود. کلیه مکاتب مورد بررسی همه در چارچوب جهان‌بینی مدرن و مفروضات هستی‌شناختی، معرفت‌شناختی، انسان‌شناختی آن مطرح شده است. نقدهای مطرح شده، به این اعتبار همه درون گفتمانی است. نقدهای یک مکتب به مکتب دیگر از منظر جهان‌بینی نیست. جهان امروز، مرکب از جهان‌بینی‌های متعدد است و سیطره جهان‌بینی مدرن، به معنی حضور نداشتن جهان‌بینی‌های دیگر و فقدان تاثیر آن‌ها در حیات نوعی بشر به طور عام و معتقدان به آن جهان‌بینی‌ها به طور خاص نیست. از این رو نیاز است که موضوع امنیت از منظر جهان‌بینی‌های مختلف مورد بررسی قرار گیرد. در این جا در حد امکان تلاش می‌شود تا با رویکردی مقایسه‌ای بخشی از تمایزات ناشی از مبانی اسلامی در تبیین و تفسیر امنیت با دیدگاه مدرن آن ارائه شود.

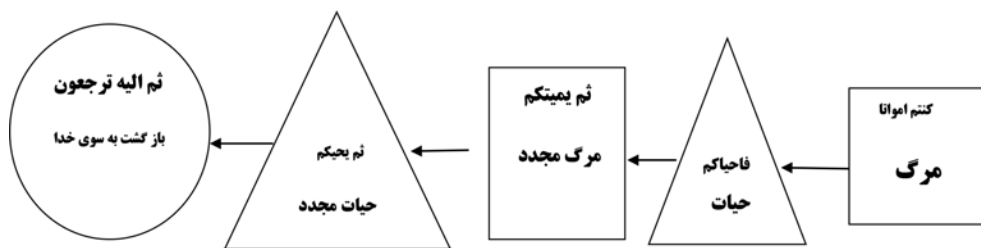
پرسش اساسی این است که اساسا از چه زمانی و چگونه مساله امنیت برای موجود انسانی مطرح شده است؟ پاسخ گفتمان مدرن امنیت مبتنی بر چند مفروض اساسی است:

۱- انسان خلقتی طبیعی دارد.

- ۲- انسان قبل از ورود به جامعه، در وضع طبیعی می‌زیسته است.
- ۳- انسان موجودی یکه و تنها است و تمایلی به حیات اجتماعی ندارد.
- ۴- بقا، و چگونگی آن مهمترین مساله بشر یا نوع انسان است.
- ۵- ترس از نابودی و مرگ، نیروی پیش برنده انسان در فعالیت‌های اوست.
- ۶- ترس از نابودی انسان را به ضدیت به هر چیزی که توان نابودی او را دارد بویژه هموعانش کشانده است.
- ۷- معمای امنیتی معضل وضع طبیعی است. جنگ همه علیه همه امکانی همیشگی است. انسان در وضع طبیعی گرفتار دو نوع ترس بنیادین است؛ ترس از نابودی فیزیکی توسط دیگران، ترس ناشی از نبود اطمینان که حاصل فقدان آگاهی از شرایط و نیت و اقدامات دیگران است.
- ۸- ترس از نابودی توسط دیگران و فقدان اطمینان به توانایی فردی در مواجهه با قدرت نابودگر دیگران، از یک سو انسان را اجبارا به سوی اتحاد با یکدیگر و تشکیل اجتماعی همانند خانواده، قبیله، ملت و دولتهای ملی کشانده است و از سوی دیگر به بنیانگذاری دانش، فنآوری و تکنیک و... برای غلبه بر بی‌اطمینانی و به تاخیر انداختن مرگ و نابودی هدایت کرده است (Huysmans, 234-5).
- ۹- مبتنی بر این مفروضات، انسان با دوتنوع ترس فیزیکی و ترس معرفت شناختی مواجه است. از این رو تفسیر امنیت را باید با نظر داشت به این دو ترس مورد توجه قرارداد. راهبردهای انسان برای غلبه بر این وضعیت و حفظ خود، بخشی رفتاری و بخشی شناخت‌شناسانه است. در بعد شناختی، تعیین بخشیدن به مرگ و انضمامی کردن اندیشه آن از طریق شناسایی موضوعات ترس‌آور یعنی؛ انسان‌های دیگر، اجتماعات دیگر، دولت‌های دیگر و در تفکر مدرن خدا مهمترین راهبرد اتخاذی بوده است. در جبهه عمل تمهید اقدامات لازم برای دفاع از طریق تسلیح در برابر موجودیت‌های دیگر؛ افراد، اجتماعات و دولت‌های دیگر و نیایش و کرنش در برابر عظمت خداوند و قدرت هستی‌بخش و نابودگر او از جمله راهبردهای اعمالی است. این تلاش‌ها به منظور تعدیل احساس نامطلوب و تشویش‌آور نسبت به موضوعات تهدید کننده حیات انسان از جمله مرگ و تداوم بخشیدن به حیات او بوده، نه ریشه‌کن کردن ترس. در این جهان‌بینی مرگ مساوی نابودی و امری گریز ناپذیر است، تنها می‌توان با تمهیداتی آن را به تاخیر انداخت و باید چنین کرد.

مواجهه با حقیقت مرگ برای انسان مدرن تحمل ناپذیر است. تلاش برای انضمامی کردن آن در قالب موضوعاتی که بتوان دانش واقعی در مورد آن تحصیل کرد، راهی برای تعدیل ترس از مرگ بوده است. «انضمامی کردن» تاکتیکی است که از طریق آن ابتدا ترس ناشی از فقدان آگاهی به ترس از موضوعات انضمامی بدل می‌شود، آنگاه این ترس ثانوی که در قالب موضوعات یا ابژه‌های تعیین یافته نمود یافته، ابژه‌هایی که به دلیل تعیین یافتگی قابلیت کسب دانش در باره آن‌ها وجود دارد، با کسب آگاهی از ابژه‌ها و دستکاری زیر سلطه و کنترل قرار دادن آنها، مدیریت و مهار می‌شود. یعنی امنیت حاصل می‌شود. این اقدام نوعی انضمامی کردن مجدد است. در جوامع صنعتی مدرن عقلانیت ابزاری در این انضمامی کردن مجدد نقشی اساسی دارد. دانش پزشکی در تلاش برای رهایی از امراض و دولت‌ها با تاسیس ارتش‌ها و سازمان‌های اطلاعاتی برای مقابله با دیگر دولت‌ها و یا عناصر تهدید کننده، نظام موازنه قوا و رژیم‌های امنیت بین‌المللی، همه، تلاش برای به تاخیر انداختن مرگ از طریق امکانات عقل ابزاری است (p237). از این رو در مدرنیته، امنیت میانجی زندگی و مرگ است. سیاست امنیتی در دولت‌های مدرن مجموعه اقداماتی است که مرگ و نابودی را در مقابل دشمنان تا حداکثر زمان ممکن به تاخیر می‌اندازد. چنین برداشتی از ناامنی مبتنی بر مفروضاتی است که اساساً حیات انسان را محدود در دوران کوتاه زندگی او از تولد تا مرگ می‌داند و مرگ را با تباهی و نیستی یکسان می‌داند. بر خلاف این مفروض اساسی در مکاتب امنیتی، در نگرش اسلامی، مرگ نه تنها پایان حیات و تباهی نیست که خود منشاء حیات و آغاز حیاتی مجدد است. خداوند در قرآن کریم می‌فرماید:

«کیف تکفرون بالله و کنتم امواتا فاحیاکم، ثم یمیتکم، ثم یحیکم، ثم الیه ترجعون (بقره ۲۸). چگونه به خداوند کافر می‌شوید و حال آن که شما مرده بودید، پس شما را حیات بخشیدیم، سپس میراندیم، سپس حیات بخشیدیم و سرانجام به سوی ما باز می‌گردید». . بر این اساس چرخه حیات از مرگ یا فقدان حیات آغاز می‌شود، آنگاه مرحله کوتاه حیات این جهانی فرا می‌رسد و سپس با مرگ یا فقدان حیات مجدد، مرحله‌ای دیگر آغاز می‌شود. از این رو مرگ یا حالت فقدان حیات در مرحله دوم میانجی احیای مجدد است و سرانجام بازگشت به سوی خالق یکتا است.



چنین نگرشی، الزامات و اقتضائات دیگری در مفهوم‌سازی و نظریه‌پردازی امنیت دارد که در نظریات و مکاتب مدرن امنیتی مورد غفلت قرار گرفته است و لازم است توسط متفکران و البته مدعیان مورد توجه و تامل قرار گیرد.

دستاوردهای مفهومی و نظری

به عنوان نتیجه مباحث، باید توجه داشت که نظریات و مکاتب امنیتی مورد بررسی که با عنوان مطالعات امنیتی مشهور شده‌اند، همگی بر مبانی نظری هستی‌شناسی، معرفت‌شناسی، انسان‌شناسی‌های مدرن استوار گردیده‌اند و از نظر مسائل عینی نیز بیشتر به جوامع غربی اروپایی و آمریکایی تعلق دارند. به عبارت دیگر این مکاتب در درون پارادایم کلان اندیشه‌ها و تفکرات مدرن صورت‌بندی شده‌اند و نقدها بیشتر ناظر بر تغافل یا ناتوانی در بازنمایی ماهیت و یا آثار عملی و نظری امنیت به معنای مدرن آن، توسط هر یک از این مکاتب بوده است. از این رو تبیین‌ها و نقدهای موجود بیشتر درون پارادایمی است تا نقد جوهری هستی‌شناختی و انسان‌شناختی که از رویکردی متفاوت در فهم و مقوله‌سازی در باره امنیت منشاء گرفته باشد.

بنابراین از الزامات نقد نظریات موجود امنیت، همانگونه که نقدهای درون پارادایمی نتوانسته است راهی برای برون رفت از معضل ناامنی بیابد، نیاز به طرح نظریاتی در حوزه امنیت است که منشاء پارادایمی و رهیافتی متفاوتی به موضوع و مسائل امنیت داشته باشد. نقدها نشان می‌دهد که درک و فهم و مقوله‌سازی و سیاستگذاری در موضوعات امنیتی متأثر و مبتنی بر مقوله‌سازی‌های ارائه شده در گفتمان‌ها و مکاتب پارادایم مدرن امنیت، نه قادر به حل معضلات امنیتی جهان مدرن بوده است و نه قادر به حل معضلات امنیتی جهان‌هایی است که مفروضات و مقوله‌بندی‌های پارادایم مدرن در مورد انسان، هویت، نیازها، خواسته‌ها،

حرمان‌ها و ناکامی‌های او را آگاهانه و یا ناآگاهانه نپذیرفته و معنا و ادراک دیگری از هستی، جهان و انسان و لذا از امنیت و ناامنی دارند. اگر چه جهانی‌شدن، تهدیدات مدرن را متوجه همگان حتی خود کشورهای پیشرفته و مدرن ساخته است، اما واکنش به این تهدیدات برای بسیاری از درک‌های مدرن در مقوله امنیت ناشی نمی‌شود. خلق واژگانی همانند تروریسم و بنیادگرایی برای واکنش‌های مسلمانان به تهدیدات مدرن، که از درک امنیت و ناامنی در پارادایم مدرن آن منشاء می‌گیرد، یکی از ناتوانی‌هایی این مکاتب در درک مفهومی امنیت از منظر مسلمانان است که در جای خود به خلق نوعی معمای جدید امنیتی، انجامیده است. معمایی که نه از ناتوانی در درک انگیزه‌ها و اقدامات رقبا برای امنیت افزایشی خود، بلکه از ناتوانی و ناآگاهی از درک معنای امنیت و تهدید و ناامنی ناشی از تفاوت پارادایمی در درک امنیت برخاسته است. مفهوم‌سازی‌هایی همانند، «تهدیدات نامتقارن، غنی‌سازی هسته‌ای، شبکه‌های جنایی بین‌المللی، نابرابری‌های جهانی، آسیب‌های زیست محیطی، تروریسم، حملات سایبری» در کنار رقابت میان دولت‌ها به عنوان تهدیدات و یا عوامل تهدیدات جهانی (Mabee, 2009:4)، همگی در چارچوب درک مدرن از امنیت معنا می‌یابد. در حالیکه این تهدیدات خود ناشی از گسترش این پارادایم و جهانی‌شدن آن در نظر و عمل است، اما واکنش به آن و امنیت‌سازی لزوماً ماخوذ و مبتنی بر چنان درکی نیست، درک‌های دیگری نیز وجود دارد که باید مورد بررسی و تأمل قرار گیرد. از این رو بیان درک‌های متفاوت از مقوله و مفهوم‌سازی امنیت، خود به معنی نقد مکاتب امنیتی موجود است. در هر صورت از نقد و ارزیابی مکاتب که بگذریم مساله این است که از دستاوردهای این مکاتب در تدوین مکتب امنیتی و انتظامی جمهوری اسلامی چه بهره‌ای می‌توان برد؟ انسجام، برخوردار بودن از مبانی نظری، داشتن روش، مقولات و مفاهیم روشن و بدون ابهام، مرتبط بودن با اجرا و عمل در موضوعات و مسائل انتظامی و امنیتی و منابع و مراجع امنیت، از مختصات این مکاتب است. اگر بخواهیم از تجربه این مکاتب برای ساختن سازه‌های نظری و مفهومی با مختصات «مکتب» بهره‌گیری کنیم به نظر می‌رسد مدل سازی روش مناسبی در رسیدن به این هدف باشد. برای این مقصود ساختمان نظری و عناصر متشکله آن را در قالب مدل یا الگویی که بازنمایی از اجزا و عناصر و هیات کلی و ارتباطات میان عناصر باشد و همچنین مراحل و سازکار عمل این سازه‌ها را ترسیم کند مفید خواهد بود. این بررسی در مجموع نشان می‌دهد که اجزاء و عناصر هر مکتب ترکیبی از عناصر و مقولاتی است که می‌تواند

ذیل عناوینی چون، رهیافت و روش، مفاهیم و مقولات تبیین‌گر، تعاریف، مبانی، مبادی، مفروضات، آموزه‌ها، رهنامه (دکترین)‌ها، راهبردها مسائل و موضوعات، دگرها، مدعیات و نقدها دسته‌بندی شود.

نتیجه‌گیری

بررسی‌های مطالعات امنیتی نشان داد که پژوهشگران این حوزه بجز معدودی تمایل به کاربرد مکتب در نامگذاری یافته‌های نظری خود و دیگران ندارند. تصلب و انسجامی که در سازه مقولات شکل دهنده به مکتب نسبت به دیگر سازه‌های نظری همانند نظریه و گفتمان وجود دارد، راه را برای پژوهش‌های انتقادی و دست زدن به بازبینی و تغییر تا حدود زیادی می‌بندد. اما آنجا که ارجاع لفظ مکتب به نظام‌های سیاسی است، مباحث، جغرافیا، اقلیم و لذا الزامات دیگری دارد که انسجام و تصلب بخشی از آن است. از این رو در تدوین و صورت‌بندی هر گونه تلاش نظری که ذیل عنوان مکتب در ارجاع به رفتار نظام سیاسی، صورت می‌گیرد، توجه به انسجام درونی و سازواری عناصر و همچنین جامعیت و مختصات دیگری چون طرد متقابل در تعاریف و مقوله‌بندی‌ها در ابعاد نظری و عملی ضروری می‌شود. پژوهش در ذیل مکاتب امنیتی نشان داد که ایده یا صورت ذهنی «نظم» و «امنیت» و مصادیق حقیقی و واقعی آن محور و بنیان هر گونه صورت بندی نظری ذیل عنوان مکتب، نظریه و یا غیر آن است. حصول این ایده خارج از نظام شناختی و عناصر شکل دهنده آن؛ هستی، معرفت، ارزش، کاربرد و روش نیست. به زبان و یا در قالب نوشتار در آوردن این ایده، در صورتی که بخواهد در قالب مکتب صورت‌بندی شود، علاوه بر ابزاری زبانی نیازمند طرحواره‌ای هدایت‌گر با اصول موضوعه، تعاریف، مبادی، مفاهیم و مقولات و ... است.

از سوی دیگر مکتب با دیگر سازه‌های نظری تمایزی اساسی دارد و آن اینکه علاوه بر بعد نظری مکتب ابعاد اجرایی و عملیاتی نیز دارد. به اجرا در آمدن صورت ذهنی نظم و امنیت مطلوب نیازمند الزامات و لوازم و ابزارها و کارگزارانی است. که همه باید در صورت‌بندی نظری از تعریف تا مقوله سازی‌ها و ابعاد و سطوح نظم و امنیت در نظر گرفته شود. ویژگی دیگر مکتب به نسبت دیگر سازه‌های نظری همانند نظریه، گفتمان و پارادایم این است که مکتب هم در حوزه نظر و هم در حوزه عمل انسجام و تصلب خاصی دارد. پیوستگی سطوح نظری (ایده) و سطوح عینی و عملی (ساختار، سازمان، اجرا و عمل) بسیار زیاد است. توضیح

این که زمانی که از مکتب امنیتی در یک نظام سیاسی سخن می‌گوییم معنی این است که مدیریت نظم و امنیت و مسائل مرتبط با آن به میزان زیادی منطبق و جهت گرفته از تصویر ذهنی یا ایده نظم و امنیت است. این خصلت رفتار انتظامی و امنیتی را الگو وار می‌سازد. وجود ساختار و سازمانی از نیروی انتظامی (پلیس) و نیروی امنیتی (سازمان امنیتی) با کارگزاران مشخص، قوانین معین (اسناد قانونی یا عرف‌های قانون‌وار) و قواعد رفتاری مشخص (دکترین‌ها یا رهنامه‌ها، استراتژی‌ها یا راهبرد و رویه‌های جهت دهنده به رفتار مدیریتی انتظامی و امنیتی همراه با نظام مشخص و مسئولی از آموزش و تربیت از الزامات مکتب امنیتی در هر نظام سیاسی است. به این ترتیب اجزای شکل دهنده به مکتب امنیتی در نظام سیاسی مشخص می‌شود. گام بعدی جستجو در منابع مربوطه برای تدوین هر یک از این اجزا است که لازم است در پژوهش‌های آینده مورد بررسی قرار گیرد.



منابع فارسی

- احمدی، حبیب (۱۳۸۴)، جامعه‌شناسی انحرافات، تهران، انتشارات سمت
- برومند، نادر (۱۳۸۰)، "آسیب‌شناسی مدیریت مشارکت جو"، ماهنامه تدبیر، شماره ۱۱۵
- بخشایشی بایقوت، محرم (۱۳۹۱)، "رویکرد جامعه‌محوری پلیس در پیشگیری از جرم" (پایان‌نامه کارشناسی ارشد). تهران، دانشگاه آزاد اسلامی واحد تهران مرکزی
- پیدایی، میرمهرداد؛ نوری، فیروز (۱۳۹۱)، آسیب‌شناسی آموزش کارکنان با تأکید بر اثربخشی آن در سازمان‌های ایرانی. تهران، نشر آذر
- توکلی دارستانی، شقایق؛ شهباز مرادی، سعید (۱۳۸۷)، "آسیب‌شناسی مدیریت منابع انسانی با هدف بهبود و توسعه"، فصلنامه مدیریت منابع انسانی در صنعت نفت موسسه مطالعات بین‌المللی انرژی"، شماره ۴، صص ۱۰۲-۹۴

منابع انگلیسی

- Buzan, Barry, (1993), "From International System to International Society: Structural Realism and Regime Theory Meet the English School", **International Organization**, Summer, Vol. 47, No. 3 pp. (327-352).
- Buzan, Barry, (2006), "An English School Perspective on 'What Kind of World Order?'", **Cooperation and Conflict**, 2006; vol. 41, (364-369).
- Buzan, Barry, (2014), **An Introduction to the English School of International Relations**, Polity Press, Cambridge, UK
- Buzan, Barry, (2006), "An English School Perspective on 'What Kind of World Order?'", **Cooperation and Conflict**; 41; 364.
- Buzan, Barry, Ole Waver and Japp de Wilde (1998), **Security: a new framework for analysis**, Lynne Rienner Publishers, USA.
- Bilgin, Pinar, (2011), "The politics of studying securitization? The Copenhagen School in Turkey", **Security Dialogue**, 42: 399.
- Bayertz, Kurt, (1999), **Solidarity Philosophical Studies in Contemporary**, Culture, Kluwer academic publishers, Netherlands.
- Chaturvedi, Sanjay Painter, Joe (2007), "Whose World, Whose Order? Spatiality, Geopolitics and the Limits of the World Order Concept", **Cooperation and Conflict**,

Volume: 42 issue: 4, page(s): 375-395.

-Denham, A. E, **Plato on Art and Beauty**, Palgrave MacMillan, UK.

-Floyd, Rita, (2011), "Can securitization theory be used in normative analysis? Towards a just securitization theory", **Security Dialogue**,42: 42.

-Foster, Gergory D, Luise Bwise, (1999), "Sustainable Security", Harvard International Review; Fall; 21, 4; ABI/INFORM Global.pp21-24.

-Haftendorn, Hegla, (1991), "The Security Puzzle: Theory-Building and Discipline-Building in International Security", International Studies Quarterly, Vol. 35, No. 1. (Mar), pp. 3-17

-Huysman, Jef, (2006), **The Politics of Insecurity: Fear, Migration and Asylum in EU**, Routldge.

-Huysman, Jef, (1998), "Security! What Do You Mean ?: From Concept to Thick Signifier", European Journal of International Relations,vol 4,no2.pp 226-255.

-Huysmans, Jef, (2011), "What's in an act? On security speech acts and little security nothings", **Security Dialogue**,42(4-5) 371-383

-Mintzberg's Ten Schools of Thought about Strategy Formation, http://www.12manage.com/methods_mintzberg_ten_schools_of_thought.html

-Moessinger, Pierre (2000), [Irrationalite individuelleet ordre social], English: The paradoxof social order: linking psychology and sociology, Translated by; Stephen Scher& Francesca Worrall, ALDINE DE GRUYTER A division of Walter de Gruyter, Inc.New York.

-Munster, Rens.Van(2007), Schools of Security in Europe Review Essay: Security on a Shoestring: A Hitchhiker's Guide to Critical, **Cooperation and Conflict**, Vol 42, No2: 235-243.

-Morrissey, John, (2011), "Architects of Empire: The Military-Strategic StudiesComplex and the Scripting of US National Security", Antipode, Vol. 43 No. 2 2011 ISSN 0066-4812, pp 435-470.

-Paul D. Williams, (ed), (2008), **Security studies:an introduction**, Routldge.uk. www. eBookstore.tandf.co.uk

-Nunes, João, (2012), "Reclaiming the political: Emancipation and critique in security studies", **Security Dialogue**, 43: 345

-Pram, Ulrik Gad and Karen Lund Petersen, (2011), "Concepts of politics in securitization studies", **Security Dialogue**, 42: 315.

-Preus, Anthony, (2015),

-Salem, Alam, (2012), "Broadening the Concept of Security: Identity and Societal

- Security”, **Geopolitics Quarterly**, Volume: 6, No 4, Winter, PP 228-241.
- Rogers, Paul, (2008), **Towards Sustainable Security Alternatives to the War on Terror**, oxford research group, UK. www.oxfordresearchgroup.org.uk
- Sheikh Mona Kanwal (2014), “The Religious Challenge to Securitisation Theory”, **Millennium - Journal of International Studies**,43: 252
- Stewart, Jessica, (2006), “The Interdependence of Security and Perception”, **Journal of Security Sector Management**, Volume 4 Number 3 – September.
- United Nation, (1988), **Concepts of Security**, Department for Disarmament Affairs.
- Wohlforth William C. (2010), “Realism and security studies”, in Myriam Dunn Cavelty and Victor Mauer(Eds), **The Routledge Handbook of Security Studies**Routledg, NewYork, London, 2010, (pp9-22).
- Arendt, Hanah, (1978), **The Life of The Mind**,Harvest book,new York, London.
- ALcoff, Linda, (2010), “Continental Epistemology”,(pp:287-292)in: A companion to epistemology / edited by Jonathan Dancy, Ernest Sosa, and Matthias Steup.2nd ed,Wiely and Blackwell.
- Bilgin, Pinar, (2008), “Critical Theory”, in Paul D. Williams, (ed), **Security studies: a introduction**,Routldge.uk. www.eBookstore.tandf.co.uk.
- Booth, Ken, (2007), **Theory of World Security**, Cambridge University Press.www.cambridge.org/9780521835527.
- Cleeve, James van, (2010), “Kant, Immanuel (1724–1804”, (pp:472-475), in: A 29-companion to epistemology / edited by Jonathan Dancy, Ernest Sosa, and Matthias Steup. – 2nd ed, Wiely and Blackwell.
- Collin, Alan, (2004), “State-Induced Security Dilemma: Maintaining the Tragedy”, **Cooperation and Conflict**, No39,pp27-44.
- Didier Bigo and Anastassia Tsoukala, (2008), “Understanding (in)security” in 32-Didier Bigo and Anastassia Tsoukala(ed)(2008), **Terror, Insecurity andLiberty;Illiberal practices of liberal regimes after 9/11**,Routldge,London.
- Diskaya,Ali(2013), “Towards a Critical Securitization Theory: The Copenhagen and Aberystwyth Schools of Security Studies”, 34<http://www.eir.info/2013/02/01/towards-a-criticalsecuritization-theory-the-copenhagen-and-aberystwyth-schools-of-security-studies/>
- Dunne, Tim and Nicholas J. Wheeler, (2004), **We the Peoples: Contending Discourses of**

- Security in Human Rights; Theory and Practice, International Relations, No 18, pp:9-23 .
- Gill, Martin, (2014), *The Handbook of Security*, 2nd Edition, Palgrave Macmillan UK
- McSweeney, Bill (1996), "Review: Identity and Security: Buzan and the Copenhagen School", *Review of International Studies*, Vol. 22, No. 1 (Jan), pp. 81-93.
- Paulaskas, Kęstutis, (2007), "The Security Studies, the Status Quo and the trends", *Lithuanian Annual Strategic Review Volume 5, Issue 1*, pp. 209–231.
- Rosen, Stanley, (2005), **Platos Republic: A Study**, Yale University Press, USA
- Schouten, P. (2009), "Theory Talk #35: Barry Buzan on International Society, Securitization, and an English School Map of the World", *Theory Talks*, <http://www.theorytalks.org/2009/12/theory-talk-35.html> (19-12-2009).
- Trachtenberg, Marc, (2003) "The Question of Realism", *Security Studies*, 13: 1, 156 — 194.
- Snyder, Jack, "Tensions Within Realism: 1954 and After", pp54-79, in Nicolas 43-Guilhot (edited), (2011), *The invention of international relations theory: realism, the Rockefeller Foundation, and the 1954 Conference on Theory*, New York, Columbia University Press.
- Vayryn, Roimo, (1995), "Concepts of Security Revisited", **Mershon International Studier Revino**, 39, 259-262.
- Watkins, Erik, (ed), (2013), **The Divine Order, the Human Order, and the Order of Nature**, Oxford University press, UK.
- Watkins, J. W. N, (1975), "Farewell to the Paradigm-Case Argument", *Analysis*, Vol. 18, No. 2, pp. 25-33.
- Williams, Paul D.(ed) (2008), **Security studies: an introduction**, Routldge.UK. www.eBookstore.tandf.co.uk.
- Whitworth, Sandra, (2008), "Feminist Perspectives", in Paul D. Williams, (ed), *Security studies: an introduction*, Routldge.uk. www.eBookstore.tandf.co.uk.
- Khamenei.ir (17/12/1396 بازدید)
- imam-khomeini.ir/fa/c207_ 51520 (17/12/1396 بازدید)
- <http://fazellankarani.com/persian/lessons/2153>
(بازدید: 7/2/1397)
- <https://www.vajehyab.com>
- <http://www.dictionary.com/browse/order>, <https://www.merriam-webster.com/dictionary/>